

# کارگر سوسیالیست

سال پانزدهم، دوره دوم نشریه اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران آذر- دی ماه ۱۳۸۴

## پنج درس اجمالی

در اعتصاب کارگران اتوبوسرانی شرکت واحد

## تهاجم نظامی یا چانه زنی؟

مازیار رازی

هر اعتصاب کوچک کارگری درس های بزرگی برای همه جامعه به ارمغان می آورد. اعتصاب یک روزه کارگران و کارکنان شرکت واحد نیز چنین بود.

این درس های چه بودند:

اول، اعتصاب خود- سازماندهی کارگران را به نمایش گذاشت. کارگران شرکت واحد در مدت کوتاهی توانستند به موثرترین صورتی بخش عمده یک شهر به عظمت تهران را مختل کنند.

دوم، حمایت مردم از اعتصاب کارگران سندیکا بی سابقه بود. گرچه اکثر مردم در خیابانها ساعت ها منتظر اتوبوس مانده و به مقصد خود یا دیر رسیده و یا اصلاً نرسیدند، همبستگی آنان در مراکز شهر دیده می شد. برای نمونه در میدان حسن آباد مردم حمایت خود نسبت به سندیکای اتوبوسرانان را آشکاراً اعلام کردند.

سوم، اعتصاب توانست حرکت های اعتراضاتی توده ای بعدی را به همراه بیاورد. در استادیوم (مجموعه) آزادی هزار ها کارگر و متحدانشان روز دوشنبه ۱۲ دی تجمع کرده و علیه شهردار تهران، محمد باقر قالیباف، و دولت شعار داده و خواهان آزادی فوری اسانلو شدند.

چهارم؛ دولت سرمایه داری مستأصل شده و دادستان تهران قاضی سعید مرتضوی در انظار مردم بیشتر بی اعتبار شد. تمام اقدامات و نیروی دولت سرمایه داری نتوانست سازماندهی اعتصاب را خنثی سازد. دولت مجبور شد در عرض چند روز تمام دستگیر شدگان (به غیر از منصور اوسانلو) را آزاد کند. یکی از شعارها کارگران برکناری مدیر شرکت واحد بود ("قالیباف یادت نره نوریان باید بره!!"). او چند روز بعد استعفا داد!

پنجم، محدودیت ها اعتصاب مرتبط به نبود یک اتحاد عمل سراسری تدارک شده پیش از آن بود. برخوردهای فرقه گرایانه کمیته های موجود کارگری در سال پیش اجازه تشکیل یک اتحاد عمل سراسری را به کارگران نداد. در صورت تشکیل یک اتحاد عمل سراسری در اول ماه مه ۱۳۸۴ وقایع به گونه دیگری پیش می رفت. این یکی از اساس ترین درس هایی است که باید در وضعیت اخذ کرد. ایجاد یک اتحاد عمل سراسری کارگری و به رسمیت شناختن نظریات مختلف در جنبش کارگری، و اتحاد بر محور مطالبات مورد توافق ضد سرمایه داری؛ یکی از راه حل هایی مهم مبارزات ضد سرمایه داری در دوره آتی است. اکنون یک اتحاد عمل اعلام نشده سراسری در حمایت از کارگران دستگیر شده بوجود آمده است. این اتحاد عمل باید برنامه ریزی شده و دائمی گردد.

تهاجم به سندیکای اتوبوسرانی تازگی نداشت. در اربیهشت ۱۳۸۴ سیصد تن از اوباشان خانه کارگر و شورای اسلامی کار به دفتر سندیکا حمله کردند و هیئت مدیره سندیکا را مورد ضرب و شتم قرار دادند. اما این ارباب ها همانطور که در گذشته تأثیری نداشت؛ اینبار هم بی تأثیر خواهد بود. مبارزه برای رهبری جنبش کارگری آغاز شده است. خانه کارگر و شوراهای اسلامی و سایر نهادهای دولت سرمایه داری از اعتبار رهبری جنبش کارگری مدتهاست ساقط شده اند. کارگران سراسر ایران برای ایجاد تشکل مستقل خود در تلاش اند و با درس گیری از تجارب این اعتصاب اعتماد به نفس کسب کرده و در آینده پیروز خواهند شد.

مازیار رازی- ۱۵ دی ۱۳۸۴

با بالا گرفتن تنش ها بین دولت احمدی نژاد و دول غربی در مورد پرونده هسته ای ایران، در محافل اپوزیسیون سناریوی حمله نظامی دولت آمریکا و متحدانش به خاک ایران مجدداً برجسته شده است. در ابتدا باید ذکر کرد که گرچه تمایل ذاتی دولت بوش بر اساس جنگ افروزی و تهاجمات نظامی در سطح جهانی بنا شده است؛ اما بر خلاف گرایش های بورژوا و خرده بورژوایی اپوزیسیون؛ که از ابتدای قیام بهمن ۱۳۵۷ روزشماری کرده که روزی آمریکا به ایران قشون بفرستد و رژیم کنونی را با یک رژیم طرفدار غرب جایگزین کند؛ دولت آمریکا همواره ترجیح داده است که با رژیم سرمایه داری ایران (حتی با رئیس جمهوری مانند احمدی نژاد) به توافق برسد. زیرا بدیل بورژوایی بهتری وجود نداشته است. سلطنت طلبان و وابستگان به رضا پهلوی که از اعتبار سیاسی کافی در ایران برخوردار نبوده (حتی اگر خود را طرفدار سوسیال دموکراسی و «اتحاد» معرفی کنند). مهر و نشان رژیم شاهنشاهی و ساواک و شعبان بی مخ ها بر پیشانی آنها برای همیشه حک شده است. مجاهدین که هیچگاه به یک بدیل بورژوایی مبدل نشدند و قمار سیاسی آنها در مورد وابسته کردن خود به رژیم صدام مفتضحانه با شکست روبرو شد (حتی با وجود کمک ارزنده به غرب در افشای پایگاههای هسته ای ایران). اصلاح طلبان نیز بی رمق و بی عرضه از آب در آمدند. گرچه دولت آمریکا همه این بدیل ها را برای روز مبادا در زرادخانه سیاسی خود نگهداشته است؛ اما چشم اندازی اصلی آن کماکان «معامله» و سازش با خود رژیم جمهوری اسلامی است. به ویژه اینکه پس از انتخاب احمدی نژاد دولت سرمایه داری ایران برای نخستین بار یک پارچه عمل می کند. در روزهای پیش مشاهده کردیم که چگونه رفسنجانی «معتدل» و حامی غرب، مدافع سیاست احمدی نژاد شد!

ادامه در صفحه ۱۳

### میزگرد رادیو همبستگی

### نگاهی به جنبش های اجتماعی در ایران

با حضور مریم خراسانی، محسن حکیمی و مازیار رازی

صفحه ۲

چانه زنی جمشید کارگر به جای نقد نظری- رسام ثابت صفحه ۷

صفحه ۱۱

به فعالین جنبش لغو کار مزدی- رسام ثابت

صفحه ۱۵

نتیجه انتخابات بولیوی- ترجمه سارا قاضی

اما در سطح انتخابات کانون شوراهای استان تهران عملاً کارشکنی شد از سوی وزارت کار و نگذاشتند این انتخابات برگزار شود که قرار بود حدود ۲ هفته پیش برگزار شود که این اتفاق نیفتاد.

تحلیل کارگران از این مسئله این است که چون مسئله ی اضافه حقوق شب عید هر سال که برای بودجه بندی سال آینده ی کارگری از طرف نماینده های کارگران اعمال می شود، اینها را تا ۳ ماه دیگر نگه دارند و انتخابات برگزار نشود تا مسئله ی افزایش حقوق شب عید هم با توافق از طرف وزارت کار و این نماینده ها که با دولت همسو هستند زمان آن بگذرد. به هر حال باید دید که تا عید چه اتفاقی خواهد افتاد.

البته شایعاتی هست که دولت فعلی در نظر دارد که مسئله ی شوراها را ملغی کند و در یک اصلاحیه ای که از طرف خود می خواهد روی قانون کار بنویسد لغو شوراها را هم در کنار لغو سندیکاها اعمال کند و مسئله ی انجمنهای صنفی را طرح نماید.

**آقای محسن حکیمی آن چیزی که در جنبش کارگری سال ۲۰۰۵ بسیار به چشم می آمد و قابل تقدیر بود، رشد فزاینده ی اعتراضات کارگری و هم چنین تلاشی که فعالین کارگری و کارگران جهت ایجاد تشکلات مستقل کارگری از خود نشان دادند که نقداً می شود به کمیته ی پیگیری و کمیته ی هماهنگی که خودتان هم از فعالینش هستید اشاره کرد. آیا می شود امیدوار بود یا اصلاً این تلاش در سال گذشته شد که از طرف همین کمیته های مستقل کارگری که ایجاد شده یا در آینده گسترش پیدا خواهد کرد این اعتراضات کارگری سازماندهی بشود و از آن شکل منفرد و انفعالی خودش در بیاید.**

### محسن حکیمی

این انتظار را البته می توان داشت به شرطی که به هر حال فعالان کارگری همت بگمارند آستین ها بالا بزنند و در جهت این موج اعتراضی که وجود دارد اقدام بکنند، برای سازماندهی این حرکت. در سال گذشته، پیرو سال های قبل هم به هر حال یک اعتراضات کارگری افزایش، صورت تصاعدی داشت و در جهت همان اعتراض نسبت آن تشدید استثماری که از نیروی کار ارزان می شود که به صورت کار قراردادی، که خود کارگران آن را نوعی بردگی مدرن می نامند. در جهت بی حقوقی مطلق که حاکم است بر جنبش کارگری، به هر حال اعتراضات صورت گرفت، منتها آن واکنشی که از طرف فعالان کارگری داده شد، کفاف و برخورد مناسبی که باید صورت می گرفت انجام نشده هنوز به نظر من یعنی هنوز هم ما به هر حال رهبری این حرکت ها در سطح جریان هایی که واقعاً نماینده واقعی طبقه کارگر باشند نیست، ما نمونه هایی، الان همین صحبت هایی که خاتم خراسانی نشان می دهد که ما باز هم، به هر حال با این روپرو هستیم که، گویا این شوراهایی که شوراهای اسلامی کار گویا این ها نماینده های کارگری هستند در حالی که چنین نیست، و این مسأله ای که در اصفهان اتفاق افتاده ایشان اشاره کردند، این از تضادهایی است که بین شوراهای اسلامی کار و خانه کارگر اتفاق افتاده و این هیچ ربطی به نمایندگی نیروهای واقعی و نمایندگان واقعی طبقه کارگر ندارد.

این نشان می دهد که به هر حال گرایشات و کمیته هایی که شکل گرفتند هنوز به آن حد از وسعت کار و آن حد از ظرفیتی که بیانگر نماینده کارگران دارد هنوز واقعاً به آن جا نرسیده و طبیعی است که این تلقی به وجود بیاید که به هر حال این شوراها کارگران را نمایندگی می کنند در حالی که، به نظر من چنین نیست و در واقع این شکاف و شقاقی که اتفاق افتاده نشان دهنده ی رسوایی بیش از حد خانه کارگر است و شوراهای اسلامی به مثابه بخشی که تا حالا گره خورده بود از این جریان دارد فاصله می گیرد، ولی متأسفانه از آن جایی که جریان رادیکال و جریانی که طبقه کارگر را نمایندگی بکند، هنوز در سطح جنبش کارگری شناخته نشده، دولت و وزارت کار از این مسأله سوءاستفاده می کنند و سعی می کنند روی موج اعتراضات کارگری

### میزگرد رادیو همبستگی

## نگاهی به جنبش های اجتماعی در ایران

با حضور مریم خراسانی، محسن حکیمی و مازیار رازی

### ۱- در باره مسئله کارگری

**خاتم مریم خراسانی در سال ۲۰۰۵ مسئله ی تغییر دولت در ایران وجود داشت و برنامه هایی که کاندیداهای مختلف روی آن مانور می کردند می خواستم ببینم این برنامه ها و عده های کاندیداهای مختلف تا چه حد توانست مطالبات کارگری و دانشجویی را تحت شعاع قرار دهد و اساساً دانشجویان، کارگران و جنبش زنان به این بازی قدرت کشیده شدند یا نه نظاره گر این واقعه بودند؟**

### مریم خراسانی

مسائل جنبش کارگری در سال پیش بدنبال مسائل سالهای اخیر همچنان مطرح است و متناسب با سطوح مختلف آگاهی های کارگران درخواستهای مختلفی وجود دارد. از جمله اینکه در محافظه کارترین و اقتدارگراترین لایه های این جنبش مثل بقیه جنبشها، در ایران و سایر کشورها نمایندگان اقتدارگری خواهان ورود به مجلس بودند و همینطور طرح مسئله ی پارلمان کارگری که در کنار پارلمان دانشجویی و پارلمان زنان و پارلمان ..... مطرح بود و همچنان هست. کارگران به هر حال یک نماینده در مجلس دارند که متناسب با سایر نماینده ها در مجلس به لایه های اقتدارگرای گروه های مختلف اجتماعی مربوط است.

در لایه های میانی تر و در خواسته های صنفی کارگران برای مطالبات موقعه ی خود مانند حقوق عقب افتاده و قراردادهای موقت کار و تنظیم آئین نامه های مربوط به قراردادهای موقت کار و مبارزه علیه پیمانکاری که بدترین نوع کار است که کارگران به شکل روزمزد به کار گمارده می شوند و این درخواستهای صنفی و محدود به خود کارگران به نظر من لایه های میانی را تشکیل می دهند و در لایه های بالایی تر مسئله ی اداره ی کارخانه ها توسط کارگران مطرح شده که از ۱۱ محور کارگری در شهر تهران بعضی محورهای غرب در بعضی کارخانه ها کارگران مسئله ی اداره ی کارخانه را طرح کردند و اکنون چند کارخانه در شرایط بحران فعلی بدست کارگران و شورای کارگری اداره می شود و بعضی از این نمایندگان کارگری در بعضی از این کارخانه ها موفق شده اند که از طرف کارخانه که به شکل خودگردانی اداره می شود در غیاب کارفرمای دولتی و کارفرمای خصوصی خود قرارداد ببندند.

در حال حال این نمونه های بالاترین درخواستهای کارگری در میان کارگران ایران کمتر وجود دارد و بیشتر تقاضاها مربوط به قشر میانی است، ولی به هر حال چشم اندازی که باز شده این امکان بوجود آمده که در بحران مالکیت و بحران تولید فعلی و در غیاب کارآمدی از طرف بخش خصوصی و هم بخش دولتی کارگران کم کم به این فکر بیافتند که سهام کارخانه ها را بگیرند و یا اداره ی کارخانه ها را بعهده بگیرند که البته تجارب کارگران در مقطع انقلاب و تجارب کارگران جهان در این مقطع به این مسئله یاری رسانده.

و اما در مورد وضعیت دولت جدید در رابطه با شرکتهای کارگری کار تازه ای نکرده و سیاستهای خود را مشخص بیان نکرده و نمایندگان کارگران با یک وضعیت بلاتکلیفی مواجه هستند و حتی در مورد اضافه دستمزد سال آینده هم تحرک خاصی کارگران انجام دادند از جمله در آبان ماه گذشته حدود ۴۰۰ نماینده کارگری در اصفهان تشکیل جلسه دادند و به وزارت کار هم اطلاع دادند که اگر می خواهد می تواند نماینده ی خود را در این جلسه بفرستد اما وزارت کار امتناع کرد از پذیرش این مسئله و آن ۴۰۰ نماینده کارگری انتخابات کانون شوراها را انجام دادند.

سوار بشوند و همان جوری که در دولت قبلی و آن وزیر کاری که عضو حزب مشارکت بود سعی می کرد بهره برداری بکند به نفع خودش الان این وزیر جدید که به هر حال عضوی از جناح راست است همان کار را، منتها به سود جناح راست می کند.

این بحث به هر حال اختلافاتی که به وجود آمده به نظر من از این مقوله است. و این بحثی که باز هم خاتم خراسانی کردند که در یازده محور این طور که اشاره کردند. کارخانه ها به دست خود کارگران اداره می شود، من این طور طلقی ندارم، من هیچ کارخانه ای سراغ ندارم در هیچ محوری در تهران که به دست خود کارگران اداره بشود. عرض کردم که بحث شوراهای اسلامی کار با بحث نمایندگان واقعی طبقه کارگر متفاوت است، حرکت هایی در این جهت، در جهت استقلال جنبش کارگر از این جریان های دولتی شروع شده ولی این جریانها به نظر من هنوز در حالتی نیستند که خودشان را نمایندگان جنبش کارگری بدانند. در واقع به فقره می شود در سال های اخیر اشاره کرد که این ها در واقع در جهت مطرح شدن جریانها مستقل و کارگری هستند، یکی حرکت اول ماه مه در سقز بود و حرکت اخیر هم، اعتصاب شرکت واحد است. که این ها را به مثابه فراض هایی از حرکت هایی که از طرف جریان هایی مستقل از دولت صورت می گیرد اشاره کرد در غیر این صورت جریانها دیگر را من به عنوان نماینده ی طبقه کارگر نمی شناسم.

آقای مازیار رازی شما می دانید که فعالین و علاقه مندان به جنبش کارگری در خارج از کشور در انعکاس خیرهای کارگری و تحولاتی که در داخل کشور بود نزد مجامع بین المللی کار و سندیکاها کارگری کشورهای مختلف بسیار کوشا بودند، این تلاش ها اساساً هم وزن حرکت هایی بود که در داخل کشور می افتاد، فکر نمی کنید که خلاء یک یا چندین تشکیلات منسجم تشکیلاتی که نه حول برنامه مشترک بلکه حول اقدام مشترک در عمل های مشخص فکر نمی کنید که احساس می شد و در این مورد آیا کاری انجام شد یا نه؟

#### مازیار رازی

در ارتباط با فعالیت هایی که به عنوان فعالیت های همبستگی با جنبش کارگری در خارج از کشور شکل می گیرد واضح است که مبارزات هم وزن خود طبقه کارگر در داخل ایران نیست و به هیچ وجه مایل یا هدفش این نیست که جایگزین کند یا اصولاً تغییرات کیفی از، خارج از کشور از طریق همبستگی برای مبارزات طبقه کارگر ایجاد کند. مسأله ای که اینست که ما اکنون از دوران بسیار حساسی گذار می کنیم. یک دوران انتقالی از یک سلسله مبارزاتی که از روی استیصال توسط طبقه کارگر صورت کی گرفت به به یک سری مبارزات برنامه ریزی شده و هدفمند و با تدارکات قبلی.

این دوران، دوران حساسی است. از سوی دیگر، دولت سرمایه داری ایران سال هاست که گرایش هایی به طرف دول غربی پیدا کرده، و اگر این جدال و جنگ زرگری فعلی را کنار بگذاریم، گرایش به سوی هماهنگی با غرب در حال تدوین است. از این رو نقش فعالین خارج از کشور و هم چنین ارتباط آن ها با اتحادیه های کارگری و نیروهای مترقی و هم چنین نیروهای فعال کارگری در سطح جهانی بسیار مؤثر می تواند باشد. برای کمک رسانی، برای ایجاد تسهیلات برای مبارزات جنبش کارگری، و نه جایگزینی آن. از این نقطه نظر یک سلسله فعالیت هایی در گذشته انجام شده در سال پیش، در سال ۲۰۰۴ یک کمپین بین المللی در دفاع از کارگران و فعالین سقز و فعالین اول ماه مه صورت گرفت که در سه قاره جهان در یک روز معین ده ها تظاهرات صورت گرفت در مقابل سفارت جمهوری اسلامی در کشورهای مختلف و این تأثیرات مؤثری گذاشته (همچنین چند ماه پیش کمپین «کارگران ایران تنها نیستند» بر اساس یک اتحاد عمل نیروها و افراد اپوزیسیون چپ شکل گرفت - این قسمت اضافه شده است).

البته ارتباط گیری با اتحادیه های کارگری، صرفاً امضاءگیری ها نیست. واضح است که اتحادیه های کارگری در کشورهای مختلف،

دچار انحرافات رفرمیستی و این ها وابسته به دول سرمایه داری هستند، ولی کماکان در خارج از کشور، اذهان عمومی نقش مهمی دارد و دولت هایی بورژوا دموکراتیک در این کشورها، می توانند تحت تأثیر اذهان عمومی فشارهایی به کشورهای نظیر ایران که در حال مذاکره و تبادل نظر هستند و می خواهند روابط اقتصادی ایجاد بکنند، فشار بگذارند. از این نقطه نظر این امضاء ها و این نوع تظاهرات و این نوع فعالیت ها صرفاً یک سلسله تسهیلات ایجاد می کند که می تواند توازن قوا را که در داخل ایران در شرف انجام است را بهتر کند.

از این گذشته دولت هایی هستند که در سطح جهانی ارتباط تنگاتنگ و نزدیک با دولت ایران دارند از جمله دولت ونزولا است. ما در خارج از کشور کوشش کرده ایم از طریق شبکه همبستگی کارگری که این اقداماتی صورت دهیم که اتحادیه های کارگری در ونزولا را رأساً ببینیم و تمام گزارش های کارگری را به زبان های اسپانیولی ترجمه کرده و به آنها بدهیم. یکی از بزرگ ترین اتحادیه های کارگری در ونزولا قرار گذاشته که قطع نامه ای علیه دولت سرمایه داری ایران صادر کند و در سطح جامعه ونزولا، که روابط حسنه ای که دولتش با دولت ایران دارد تبلیغ بکند و از این نقطه نظر فشارهایی بر دولت ایران وارد بیاید که به این شکل و به این ترتیبی که در گذشته مشاهده کردیم طبقه کارگر را سرکوب نکند. و این آغازی باشد برای این که تناسب قوا، را که ما مدیون خود طبقه کارگر هستیم و دست تمام کارگران ایران را به گرمی می فشاریم برای از خودگذشتگی ها و مبارزات که در طی یک سال گذشته انجام دادند و این فعالیت های خارج از کشور تنها برای کمک رسانی برای ایجاد تسهیلات برای این تغییر قوا خواهد بود.

#### ۲- در باره مسئله زنان

نقش زنان در جنبش کارگری و اینکه اساساً زنان چه جایگاهی در جنبش کارگری دارند؟ واقعیت این است که ما فعال کارگری زن بسیار کم داریم و تشکلات کارگری زنان هم کم داریم و اساساً مشکل در کجای قضیه قرار دارد که زنان زیاد خودشان را در گیر مسائل روزمره ی کارگری نمی کنند؟

#### مریم خراسانی

قبل از اینکه به این سنوال شما جواب دهم در رابطه با صحبت های قبلی خودم توضیح بیشتری داده که در واقع پاسخی به مسئله ای است که آقای حکیمی طرح کردند.

در محیط های کارخانه ای و دانشگاهی و سایر محیط های ایران همانطور که همه اطلاع دارید بدلیل اینکه انواع تشکل وجود نداشت فعالان حقیقی دانشجویی اجباراً در انجمنهای اسلامی وارد شدند و بتدریج در انتخابات آن شرکت کردند و این انجمنها در واقع ماهیتشان دگرگون شد به طوری که اخیراً ۵ انجمن اسلامی در پنج دانشکده را از جمله دانشکده ی علوم اجتماعی دانشگاه تهران، دانشکده مدیریت، دانشکده روانشناسی، هنرهای زیبا و غیره تعطیل شدند و بطور موقت لغو امتیاز شدند بدلیل اینکه تشخیص داده شد که دیگر فعالیت های اینها اسلامی نیست.

به همین روال شوراهای اسلامی کار که بعد از انقلاب ابتدا نه به عنوان اسلامی بلکه به عنوان شوراهای کارخانجات مثل شوراهای مدارس و شوراهای دانشگاهها و بقیه شوراهای که بعد از انقلاب اداره ی امور این واحدها را در دست گرفته بودند ایجاد شده بودند، بعد ها در قانون کار تحت عنوان شوراهای اسلامی کار مشغول به کار شدند ولی بتدریج با افزایش آگاهی کارگران و نفوذ کارگران مطلع تر و آگاه یعنی در این شوراهای، برخی از این شوراهای مثل انجمنهای اسلامی دانشجویان تغییر ماهیت دادند و عملکردشان دیگر منطبق بر خواسته های وزارت کار و دولت نبود. از جمله این شوراهای می توان بعنوان مثال از شورای صنایع فلزی در محور جاده ی قدیم کرج را که

نترسند و یا تضمین نشوند و مسائل کارگری و محتوای این مبارزات را پیش ببرند.

همانطور که من دسته بندی کردم الان سه رده درخواست وجود دارد که آن رده ها را ما به اقتدارهای شرکت کارگران در اقتدارهای رسمی و سیاست رسمی و سیاست نهادینه نظر دارد و آن سیاستهای میانی مربوط می شود فقط به حقوق صنفی و افزایش حقوق درخواست گرفتن حقوق موقعه یا شرکت نمایندگان کارگری در تنظیم آیین نامه ی قراردادهای موقت کاری در صورتی که کارگران در گذشته لغو قراردادهای موقت را اعمال می کردند امروز فقط دارند برای شرکت در تنظیم آیین نامه خودشان صحبت می کنند و این که دیگر پیمانکاری نیاید بلای جان کارگران شود.

و درخواستهای سطح بالا همانطور که گفتم این است که در این بحران فعلی نقش کارگران در اداره ی کارخانجات فزاینده تر گردد.

در مورد زنان هم باید بگویم که زنان در بعضی از شوراهای فعال هستند، از جمله در همین شورای صنایع فلزی یکی افراد شورا خانمی می باشد که بسیار مورد توجه کارگران قرار دارد و ضمناً با وجود اینکه تهدیدهای شده کارگران از او حمایت می کنند و این خانم در ۶ ماه گذشته بسیار تلاش نموده برای اینکه کل کارخانه توسط شورا اداره شود و تلاشهای ایشان بسیار مثمر ثمر بوده و فعلاً در برابر اداره ی دارائی و هم شهرداری و هم وزارت کار ایستادگی کردند و البته بخشی از کار آنها نامه نوشتن برای مراجع مختلف بوده و اینکه شرح دادند که چطور کارفرمای قبلی با اعلام ورشکستگی کاذب قصد این را داشته که کارخانه را تعطیل کند و کارگران را با بستن قرارداد جدید عملاً نشان دادند که این واحد همچنان می تواند به کار خود ادامه دهد. ولی نقش چنین زنانی در چنین شوراهای عمومی نداشته و کم می باشد ولی وجود همین موارد معدود نشان می دهد که زنان می توانند در سطوح بالای تصمیمات کارگری شرکت داشته باشند و با افزایش آگاهی و با موانع و سختیهای که در پیش رو دارند از پا ننشینند و هرچه بیشتر نقش خودشان را افزایش دهند.

البته جنبش زنان در ایران در کل می تواند در زنان کارگر بسیار مؤثر باشد و همانطور که در وضعیت دختران دانشجو و یا جنبش زنان پرستار بسیار مؤثر بوده و چند روز پیش در دانشکده ی پرستاری سمیناری بود راجع به جنبش پرستاری و اینکه جنبش پرستاری در رابطه با جنبش زنان قرار دارد و اکثریت جامعه ی پرستاران ایران زن هستند و ارتقاء آگاهی پیدا نموده و مسائلی را در نظام پرستاری طرح نمودند هم در مقابل نظام پزشکی و هم در مقابل دولت. و اینها همه در مجموع رشد رو به فزونی جنبش زنان را در عرصه های مختلف پرستاری، کارگری و دانشجویی و غیره نشان می دهد.

### ۳- در باره مسئله فرقه گرایی

آقای حکیمی بسیار دیده و شنیده شده، تشکل های مستقل کارگری که در داخل کشور به وجود می آیند متأسفانه بعد از مدت کوتاهی دچار اختلافات و چند دستگی می شوند، جنس این اختلافات از چه نوع است از عدم درک مشترکشان در شیوه ی سازماندهی است یا در عدم درک مشترک در گرفتن مطالبات خودشان است.

#### محسن حکیمی

ببینید به طور کلی می توان ۲ عامل را برشمرد برای این که تشکل های مستقل کارگری طی این سال های اخیر نتوانستند پا بگیرند. یکی اختناق و دیکتاتوری که به هر حال فضا را تنگ می کند برای اظهار نظر وجود نمایندگان مستقل کارگری و طبیعی است که آن ها نتوانند همین جور که اعضای تشکل های دولتی اظهار وجود می کنند، این ها نتوانند به عنوان نماینده های مستقل اظهار وجود بکنند.

یک عامل دیگر هم در درون خود فعالان کارگری وجود دارد به نظر من و آن هم در واقع انحراف یا شاید بتوان گفت بیماری فرقه گرایی است. به هر حال با وجود این که تا حدودی زوایای مختلف این بیماری شکافته شده ولی هنوز هم تأثیرگذار است در برخی از فعالان

توسط کارگران حدود ۶ ماه است اداره می شود و ۳۳ درصد سهام این کارخانه را قبلاً کارگران گرفته بودند و بقیه در دست یک کارفرمای خصوصی بود که اکنون ۶ ماه است که این کارفرما را از این کارخانه بیرون کرده اند و همه ی کارخانه توسط کارگران اداره می شود و قراردادهای شوری کارگران با جاهای دیگر می بندد البته مالکیت رسمی بقیه سهام کارخانه همچنان در دست آن کارفرما است ولی در کارخانه هیچ نقشی ندارد و حتی از ورود او جلوگیری شده.

البته علیرغم کارشکنی هائی که اداره ی دارائی کرده که بعضی از این حسابهای کارخانه را مسدود کند و یا شهرداری که در این کارخانه را پلمب کنند به دلیل بدهی های کارخانه، با مبارزه ی شورای کارگران کرده اند. فعلاً کارخانه سرپاست و کار تولید خود و بستن قراردادهای را ادامه می دهد.

کارگران دیگری هم در همین محورهای غرب از این تجربه و تجربه های مشابه در کارخانه های خود استفاده می کنند و در جهت قدرتمند شدن شوراهای خود و اداره ی کارخانه بتدریج از طریق خرید سهام و یا در دست گرفتن کارخانه به همین تجربه بپیوندند که من این تجربه را از تجارب کارگران در ابتدای انقلاب که توسط شورای کارخانه ها اعمال می شد، جدا نمی دانم و همینطور جدا نمی دانم از تجربه ی کارگران در سایر کشورها مانند آرژانتین و بعضی کشورهای آمریکای لاتین که در بحران فعلی مالکیت کارخانه ها و بحران فعلی تولید که بعد از اجرای پروژه ی لیبرالیسم نو و جهانی سازی سرمایه داری در کشورهای به اصطلاح جهان اتفاق افتاد در چنین موقعیتهای بحرانی این امکان بوجود آمده که کارگران اداره ی کارخانه ها را در دست بگیرند و این تجربه به ایران هم منتقل شده بعلاوه ی تجاربی که در ابتدای انقلاب بوده.

اینکه وزارت کار جلوگیری می کند از انتخابات شوراهای استان تهران در دو هفته ی گذشته دقیقاً به همین دلیل است که احساس می کند که آن هیئت نمایندگان قبلی شوراهای که همسو بود با وزارت کار دیگر در این دوره انتخاب نخواهند شد و با افزایش آگاهی کارگران نمایندگان جدیدی انتخاب می شوند که برای مسئله ی اضافه ی حقوق سال آینده کارگران با دست پر خواهند آمد و قدرت چانه زنی بالاتری خواهند داشت و به همین دلیل مانع برگزاری این انتخابات شد و حتی در جهت مخالفتی که (آی ال او) با مسئله ی کارگری در ایران دارد، (کارگران حق اعتصاب و حق تشکیل سندیکا ندارند) چون تشکیل سندیکا در ایران طبق قانون غیرقانونی است. می خواهند که اصلاحیه ای بر قانون کار بنویسند که خیلی چیزها را در این قانون عوض نمایند از جمله اینکه شوراهای را هم همانطور که قبلاً گفتم شایعه ای است که شوراهای را هم ملغی اعلام کنند و نه شورا و نه سندیکا بلکه یک تشکل جدیدی به اسم انجمن صنفی ایجاد نمایند. این اطلاعاتی است که من از طرف کارگران به من رسیده و حرف من نیست و تحلیل کارگران است و آنها نظرشان براین است که شوراهای هم را دیگر در بسیاری از کارخانجات مورد تأیید وزارت کار نیست و به بهانه ی اینکه ما می خواهیم همسو با (آی ال او) رفتار بکنیم ممکن است که شوراهای هم تعطیل گردد. البته این به معنای آن نیست که سندیکاها قانونی گردند بلکه همانطور که گفتم تحلیل کارگران این است که انجمنهای صنفی به جای هم سندیکا و هم شورا قرار می گیرند.

امروزه کارگران به نظر من اسم تشکل نیست. بخاطر اینکه محتوای کار و محتوای مبارزه و محتوای اهدافی که کارگران پیش می برند حرف اول را می زند. وگرنه همانطور که گفتم با افزایش آگاهی در انجمنهای اسلامی دانشجویان هم این انجمنها هم دیگر انجمنهای کارخانه ها ماهیت دیگری پیدا کرده اند. بنابراین مسئله ی جنگ حیدری و نعمتی برسر شورا یا سندیکا در ایران و در محیط های کارگری به نظر من جنگ بیهوده ای است و مسئله این است که اگر انواع تشکل کارگری می توانند ایجاد شوند و با قدرت عمل کنند همانطور که شورای کارخانه ی صنایع فلزی با قدرت عمل کرده و اداره ی کارخانه را در دست گرفته، هر تشکلی با هرنامی مهم این است که کارگران و نماینده هایشان با قدرت عمل بکنند و از تهدیدها

کارگری به طوری که با رویکرد و نگرش عمومی کماکان، گروهی به جنبش کارگری نگاه می کنند. یعنی به عنوان کسی که مأموریت دارد که فقط بیاد و عضوگیری یا بهتر است بگوییم سربازگیری بکنه برای گروه مورد نظر خودش. این گرایش هم کمک می کند بر بستر آن دیکتاتوری و خفگانی که وجود دارد، این که به هر حال در جهت شکل گیری و شقه شقه کردن این جنبش و متفرق کردن، عمل بکند. این دو عامل را من می توانم برشمارم برای شما، موانعی که بر سر راه تشکل یابی جنبش مستقل کارگران وجود دارد.

**آقای رازی شما بیماری مزمن فرقه گرانی یا محفلیسم یا هر چیز دیگر را چطور می بینید؟**

*مازیار رازی*

بله، من با دو عامل که آقای محسن حکیمی به آن اشاره کردند توافق دارم، منتها یک عامل سومی هم وجود دارد و آن هم شامل فرقه گرایی که متأسفانه در درون خود پیشروان کارگری می باشد. واقعیت اینست که جامعه ی کارگری ما، مانند هر جامعه ای که در سطح جهانی وجود دارد، دارای گرایشات مختلف و متنوعی هست. مثلاً در داخل ایران ما گرایشات سندیکالیستی داریم که امروز دوستان کارگر اتوبوسرانی شرکت واحد، دارای این گرایش هستند و مبارزاتشان را بر این اساس انجام می دهند. گرایشات دیگری هم وجود دارند: از قبیل گرایشی که خواهان «لغو کار مزدی» می باشند و همین طور گرایش سوسیالیزم انقلابی و همین طور سوسیال دموکراسی و گرایشات آنارکوسندیکالیستی و آنارشیمیستی و رفرمیستی و انواع اقسام، تنوع بسیار زیادی از گرایشات وجود دارد و هر کدام با اهداف و چشم انداز و ساختار تشکیلاتی خودشان وارد مبارزه می شوند بعضی ها خواهان ایجاد صرفاً یک سندیکا در داخل ایران هستند، و یا خواهان ایجاد اتحادیه های کارگری هستند. بعضی ها خواهان ایجاد تشکل مستقل کارگری ضد سرمایه داری هستند، بعضی ها خواهان ایجاد ساختن حزب پیشتاز انقلابی در کنار فعالیت های سندیکالیستی هستند، و بعضی ها احزاب خودشان را نقداً ساخته اند و خواهان عضوگیری و سربازگیری هستند (به قول آقای حکیمی).

بنابر این این گرایشات را ما نمی توانیم از قبل کنار بگذاریم، با وجودی که در نهایت یکی از این گرایشات حرف درست را می زند و یک ساختار تشکیلاتی هست که در نهایت هدفمند است و در آتیه تأثیراتی را در سطح جامعه ی ایران خواهد گذاشت. منتها از ابتدا به ساکن، از امروز، ما نمی توانیم از طریق حذف گرابی، از طریق فرقه گرایی، در واقع از طریق تعیین این که طبقه کارگر چه نوع صحبت های چه نوع گرایشاتی را باید بشنود تعیین تکلیف کنیم. باید بگذاریم که طبقه کارگر تمامی این گرایشات را در یک محیط باز دموکراتیک حداقل در درون خود طبقه کارگر بشنود و تصمیم بگیرد که کدام گرایش و کدام نظریه، نظریه ای است که خودش را می خواهد به آن منطبق کند. کدام تشکیلات، تشکیلاتی هست که در واقع خودش را مرتبط به آن کند.

اگر انحرافات در ارتباط با انحرافات فرقه گرایانه در مورد احزاب مختلف وجود دارد تنها راه افشای این گرایشات این است که مجموعه ی این گرایشات وارد یک اتحاد عمل بشوند و طبقه کارگر در واقع در عمل این انحرافات را مشاهده کند. در شرایط کنونی هیچ کدام از این گرایشات، هیچ کدام از این تشکیلات، در موقعیتی نیستند که خودشان را محور کل جنبش کارگری قلمداد کنند و برای طبقه کارگر تعیین تکلیف بکنند و به کارگران بگویند که این نظر را شما باید قبول کنید این مطلب را باید دنبال کنید این موضوع را باید دنبال کنید. این کار در واقع خودش فرقه گرایی هست این در واقع عمق فرقه گرایی هست محصول متأسفانه طفولیت پیشرو کارگری در دوران کنونی است. من می خواستم یک مثالی بزنم در مورد این افتراقاتی که در سال گذشته بین نظریات سندیکالیستی و نظریات ضد سرمایه داری وجود داشته.

همین مسأله ۱۰ روز پیش را ما اگر ما در نظر بگیریم. فعالیت اتوبوسرانان سندیکالیست در داخل ایران بر اساس مطالبات صنفی مانند ایجاد تشکیل سندیکا و برای بازگرداندن کارگران اخراجی صورت گرفت. و هیچ نوع مطالبات ضد سرمایه داری یا دموکراتیکی در کار نبود. اما از دو هفته پیش وقتی این دوستان دستگیر شدند، شعار مرکزی این ها و شعار مرکزی کل جامعه ی کارگری مبدل شد به آزادی زندانیان سیاسی آزادی کارگرانی که در بند گشت. بنابر این این شعار یک شعار دموکراتیک است، یک فاز جلوتر رفت در عرض چند روز مجموعه ی طبقه کارگر به فاز مبارزه برای حقوق دموکراتیک کشیده شد. چند روز پس از آن برای نخستین بار اعتصاب اتوبوسران ها در تهران شکل گرفت. این مبارزه، دیگر یک مبارزه ی صنفی نیست، این مبارزه (حتی اگر خود سندیکالیست ها آگاه به این نباشند)، یک مبارزه ضد سرمایه داری است. بنابر این در عرض چند روز از یک سلسله مطالبات صنفی یک بخشی از جامعه به مبارزات ضد سرمایه داری کشیده شدند. بنابر این وجهه تمایز و این به اصطلاح افتراق ها و این ساختن کمیته های جدا از هم خودش فرقه گرانی هست. و خودش در واقع مسبب مسدود کردن راه و مسبب تشدید بحران است.

همان طور که می دانیم تظاهرات دیگری در استودیوم آزادی شکل گرفت. و امروز هم به هر حال به نوعی اعتراض از طریق چراغ روشن کردن در اتوبوس ها و این نوع فعالیت ها ادامه پیدا می کند. امروز بر اساس مبارزات سندیکالیست ها در داخل ایران ما وارد یک اتحاد عمل شده ایم. بدون این که اعلام شده باشد و بدون این که برنامه ریزی شده باشد. دیگر از این که مبارزه سندیکالیستی یا مبارزه ی ضد سرمایه داری، حداقل امروز در داخل ایران صحبت نیست. صحبت بین افتراق بین روشنفکر و کارگر نیست، صحبت بین کسی که می خواهد حزب بسازد یا کسی که از دل طبقه کارگر می خواهد فعالیت کند دیگر در کار نیست. صحبت بین خارج و داخل در میان نیست. در واقع افتراق ها برطرف شد، این نشان دهنده این است که منطق مبارزه طبقاتی در داخل ایران خواهان یک اتحاد عمل سراسری هست و هرگونه گرایشی که این راه را مسدود کند به هر علتی؛ خودش در محور این فرقه گرانی قرار گرفته است.

به نظر من امروز راه حل وجود دارد و این راه حل بر اثر تجربه ی مؤثر و بسیار ارزنده کارگران اتوبوسرانی به ما منتقل شده است. آن اینست که این اتحاد اعلام نشده و این اتحاد عمل در واقع از قبل پیش بینی نشده و برنامه ریزی نشده را ما سعی کنیم برنامه ریزی کنیم و سعی کنیم که در واقع دانمی کنیم. بهترین زمان این دانمی کردن این اتحاد سراسری در واقع اول ماه مه سال آتی است که امیدواریم تمام این گرایشات موجود در یک تشکیلات سراسری با یک نشریه سراسری و با یک تشکل سراسری حول مطالبات مشخصی که مورد توافق همه است، اما با حفظ دموکراسی درونی با حفظ حق بیان و حق گرایش فعالیت های خودشان را ادامه بدهند.

#### ۴- در باره مسئله دانشجویی

**شما تحلیلتان از جنبش دانشجویی و تلاشی که در جهت ارتباط گیری و حمایت از جنبش کارگری و جنبش زنان انجام داد چطور است؟**

*مریم خراسانی*

انتلاف بین جنبشها و یا قبل از انتلاف، ارتباط بین انواع جنبشها سالها است که در ایران مطرح است بویژه بعد از برآمد و خیزش جنبشها در سالهای اخیر که هر جنبشی در جای خود فعالیت کرد و رشد کرد و لزوم ارتباط بین این جنبشها و حمایت این جنبشها از همدیگر طرح شد.

یکی از نقاط درخشان این پیوستگی و همبستگی را من تیرماه ۱۳۷۸ دیدم وقتی که کارگران صنایع نفت جنوب از جنبش دانشجویی حمایت کردند و همینطور جنبش زنان، یادآور مه ۶۸ بود برای من و اینکه

بودند به جنبش دانشجویی و در واقع اعضای بیشتر این تشکل هایی که خودشان را نماینده ی طبقه کارگر می دانستند، اعضایشان را بیشتر دانشجویان تشکیل می دادند.

الآن به نظر من دارد مرکز ثقل این مبارزه طبقاتی درست آن جایی که باید منتقل بشود و آن هم قلب جنبش کارگری هست، بنابراین جنبش دانشجویی اگر می خواهد در واقع استحکام پیدا بکند راهی ندارد جز این که به جنبش کارگری تکیه بکند و این سوالی را هم که شما کردید من خوسبختانه گرایش هایی را هر چند ضعیف می بینم توی دانشجویان که این ها به درستی تشخیص می دهند که آن سمت و سوی شان را هماهنگ و منطبق می کنند با پیش هایی که در جنبش کارگری هست و در واقع خودشان را گره می زنند به جنبشی که در واقع تعیین کننده سرنوشت جامعه است به نظر من. چون در این صورت است که جنبش دانشجویی می تواند نقش تعیین کننده ای در سرنوشت سیاسی جامعه در پی داشته باشد یعنی در صورت گره زدن مبارزه خودش با مبارزه طبقه کارگر، این گرایش هایی که به صورت محافل دیده می شود این جا و آن جا و این ها جای امیدواری است ولی هنوز ضعیف است.

#### در باره محاکمات فعالین اول ماه مه

آقای حکیمی به عنوان آخرین مطلب از جانب شما مقداری هم در مورد وضعیت و حکمی برایتان صادر شده بگویند، وضعیتی که در دادگاه برایتان پیش آمد به مناسبت برگزاری اول ماه مه سال ۲۰۰۳.

#### محسن حکیمی

بله، همان چیزی که دوستان ممکن است اطلاع داشته باشند این است که حدود یکی، دو ماه پیش، حکم هایی به ما ابلاغ شده در مورد ۷ نفر، دو... (تبرئه شدند)، پنج نفر دیگر به زندان از دو سال تا پنج سال محکوم شدند. این احکام با اعتراض ما روبرو شده و تقاضای تجدید نظر کردیم، وکلای ما لوائح تجدید نظر را ارسال کردند به همان شعبه ی صادر کننده ی رأی، این شعبه، این لوائح را به شعبه ی تجدید نظر در استان، در مرکز استان برای این که مراکز .. تجدید نظر در مراکز استان واقع هستند. یعنی الان پرونده ی ما پنج نفر در یکی از شعبات تجدید نظر سندانج است. تا آن جایی که من اطلاع دارم هنوز بررسی این تقاضای ما شروع نشده و برای آن تعیین وقتی صورت نگرفته، در این مورد اعتراضاتی هم در داخل کشور و هم در خارج کشور شکل گرفته و اقشار مختلف مردم اعم از کارگران، دانشجویان، معلمان و حقوقدانان، نویسندگان، دانشکاهیان خواهان لغو این احکام شدند و آن ها را ناعادلانه دانستند.

#### ۴- در باره مسئله دانشجویی

آقای رازی، آقای حکیمی به نقطه ی بسیار خوبی اشاره کردند و آن این است که جنبش دانشجویی آن بخشش که بخصوص تمایلات چپ دارند، اگر چنان چه خودش را به جنبش کارگری گره نزنند و تکیه نکند در مقابل جریانات بورژوازی موجود در بین دانشجویان از بین خواهد رفت اخیراً مشاهده شده که اقداماتی جهت این پیوند زدن و یا حمایت از جنبش کارگری از سوی دانشجویان انجام گرفته شما اگر ممکن خیلی خلاصه بگویند این اقدامات بیشتر احساسی بوده یا از این جهت بوده که دانشجویان به وزن اجتماعی و به این مهم دست پیدا کردند که باید خودشان را تکیه بزنند به جنبش کارگری.

#### مازیار رازی

بله، به نظر من پیوند به مفهوم ادغام دو پدیده در یکدیگر هنوز صورت نگرفته، پیوند بین دانشجویان و جوانان و طبقه کارگر به اخص کلمه یا حتی پیوند بین اقشار دیگر تحت ستم جامعه با طبقه کارگر.

بعد از آن انقلاب دانشجویی چطور جنبش کارگری، جنبش زنان و سایر جنبشها همبستگی خود را با دانشجویان اعلام کردند.

بعد از آن هم ما تحرکاتی در سطح دانشگاهها دیدیم در حمایت دانشجویان از سایر جنبشها، اخیراً از جنبش کردها و ترکها به این شکل حمایت شده که برای یادگیری زبان کردی و ترکی دانشجویان سمینارهایی ترتیب بدهند و یا بمناسبت ۱۶ آذر گذشته در دانشگاه تهران دانشجویان ترک مراسمی داشتند که فارسها حمایت کردند و بمناسبت روز کارگر هم ما از نمایندگان جنبش پرستاری، معلمان و کارگران را در دانشگاه در میزگردی دیدیم و به هرحال این ارتباطات بوجود آمده و این حمایتها بوجود آمده و بتدریج گسترده هم خواهد شد. شکلهای عملی تر این همبستگی ها به این شکل است که هر جنبشی که هر درخواستی دارد، باید از طرف جنبشهای دیگر حمایت گردد که این یک شکل کار است و شکل دیگر این که برای درخواستهای عمومی که به کل مردم ایران تعلق دارد، همه با هم بر محورهای مشترک کارهای مشترک و مبارزات مشترک انجام دهند.

به نظر من دانشگاه امروز یکی از بهترین مکانها و فضاهایی است که می تواند مسئله ی خودگردانی را که در عالی ترین سطح آگاهی ها در رادیکالیزم جهانی مطرح است در دانشگاه مطرح کند، آگاهی هائی که همه ی واحدها از دانشگاه گرفته تا مدرسه و بیمارستان و تا کارخانه همه جا به شکل خودگردان اداره شود و دانشگاه می تواند محلی باشد برای گسترش این آگاهی ها و از دانشگاه این آگاهی ها انتشار پیدا کند به همه ی سطوح جامعه بخاطر اینکه زمینه های عملی و عینی آن بوجود آمده. به عنوان مثال همین مثالی که آوردم نارضایتی وسیع پرستاران از اقتدار پزشکیان در بیمارستانها و سلسله مراتب موجود در بیمارستانها و اینکه ۴ سال است که پرستاران نظام پرستاری را بوجود آورده اند در برابر نظام پزشکی و خود این یک جنبش ضد اقتدار است که می خواهد نظام درمانی بهداشتی جامعه را از اقتدار پزشکیان درآورد و نقش مهم پرستاران را که اصولاً نادیده گرفته شده به عیان نشان دهد.

به هرحال دانشگاهها می توانند مرکزی باشند برای اینکه انواع جنبشها که درخواستهای مختلف و تحلیلهای مختلف خود را مطرح کنند و آگاهی های انتقالی را که دارند طرح می کنند و پا به عرصه ی ظهور و بروز بگذارند و محلی باشد بطور نمادین برای ارتباط بین این جنبشها با هم که از سطح نمادین به سطح عملی و عینی تحقق این فعالیتهای همبستگی ها را شاهد و ناظر باشیم.

آقای حکیمی شما به عنوان نویسنده و کسی که به هر حال در مجامع علمی دانشگاهی هم رفت و آمد دارید چطور دیدید همبستگی جنبش بین جنبش کارگری و جنبش دانشجویی را و اساساً تحلیلتان از جنبش دانشجویی چه بود.

#### محسن حکیمی

ببینید جنبش دانشجویی هم به نظر من گرایشهای مختلفی در درونش هست، اگر سیر حرکت های دانشجویی را در سال های اخیر شما دنبال بکنید می بینید که در یک زمانی این دفتر تحکیم وحدت به هر حال نمایندگی می کرد و واقعاً پایه داشت توی دانشجویها، و بخش هائی از دانشجویان که حتی لائیک و چپ بودند این ها در قالب انجمن های اسلامی و زیر سایه ی همین تحکیم وحدتی ها عمل می کردند.

وقتی به تناسب شکست این پروژه ی اصلاح طلبی و جریان ۲ خرداد، این جریان هم به نظر من پیش را به مقدار خیلی زیادی از دست داده و خود این جریان الان در اپوزیسیون اصلاح طلبی قرار گرفته و دقیقاً به این دلیل که در واقع خودش را با آن جریان اعتراضی که در توی جنبش دانشجویی هست همسو بکند. یک نکته مهمی که باید این جا به آن اشاره کرد این است که جریان چپ جنبش دانشجویی اگر واقعاً تکیه نکند به جنبش کارگری، در مقابل این جریانات بورژوازی خلع صلاح می شود. دیگر آن زمان گذشت که چند سال پیش شاید بشود گفت که این جنبش کارگری و یا فعالان کارگری بودند که تکیه کرده

## چانه زنی جمشید کارگر به جای نقد نظری

همه گونه چانه زنی شنیده و دیده بودیم به جز چانه زنی به جای نقد! جمشید کارگر در پاسخ به مقدمه مازیار رازی بر «ریشه های لغو کار مزدی» آنچنان عصبانی و پرخاشگر به مقابله روانشناسانه می پردازد تا شاید توانسته باشد "آناطومی مارکسی" خود را به نمایش بگذارد. او در ابتدای لیست چانه زنی شماره یک خود، با تعارفی دیپلماتیک، می گوید: «کارگر ایرانی مازیار رازی را نمی شناسد...» و بعد با معرفی خود بعنوان «یک کارگر و یک فعال جنبش لغو کار مزدی» میگوید: «هیچ نیازی برای نوشتن هیچ سطر برای رفع خطر توهم آفرینی های بورژوایی او در جنبش کارگری هیچ نقطه ای از جهان نمی بینم.» سپس هرچند "دغدغه تاثیر گذاری مخرب حرفهای او بر هیچ کارگری" را ندارد اما وادار (!؟) به نگارش چند سطر مختصر میشود، به این دلیل که به همه هم زنجیرانش نه تنها در ایرانی که مازیار رازی را نمیشناسند بلکه همزنجیرانش در همه جهان بگوید «رازی: در تمامی عمرشان به دروغ از مارکس و آشنایی با آموزش های مارکس سخن رانده اند!»

این روش چانه زنی از طرف کسی است که روانشناسانه تلاش میکند نشان دهد کارگر "ایرانی و جهانی" او یا نظرات او را میشناسد! حال ببینیم او چگونه "به راست" آشنایی خود با مارکس و از آموزش های مارکس سخن می راند.

جمشید کارگر کارگر ایرانی را نمی شناسد، هرچند اگر کارگر ایرانی و کارگران جهان او را بشناسند! لذا روش نقد و دروغ پردازی های خودش و روش مشابه آن از طرف برخی از هم گرایشی خود و تحریفات و وارونه کردن نظرات دیگران برای آسانتر شدن نقد خرده بورژوایانه به آن، سبک و روشی آشنا برای کارگران پیشرو است. چنین روشی در برخورد با مخالف نظری قبل از آنکه چیزی به نام "تئوری" داشته باشد قیافه املایی عصبانیت است.

جمشید کارگر، برای بورژوایی معرفی کردن نظرات مازیار رازی و پرولتری بودن نظرات خود تلاش میکند تا ثابت کند: «رابطه خرید و فروش نیروی کار یا کار مزدوری درونمایه اصلی شیوه تولید سرمایه داری است.»

و بدینسان جمشید کارگر "آناطومی مارکسی" کرده و مارکسیست میشود! این است همه هنر و هنر نمایی گرایش موسوم به «فعالین جنبش لغو کار مزدی» این همه قلم فرسایی و "آناطومی، آنالیز و نقاشی"، حاملت و اتلو نویسی (صرفنظر از تناقضات یک خط در میان آن) برای اثبات این است که «فروش نیروی کار درونمایه اصلی شیوه تولید سرمایه داری است!» اما این همه چه ربطی به مبارزه و سازمانیابی مبارزات کارگری دارد؟ از نگاه گرایش فوق، ربطش این است که همگان دریابیم که: «طبقه کارگر تنها در صورتی می تواند سرمایه داری را ساقط و سوسیالیسم را مستقر سازد که بطور هرچه سراسری تر و وسیعتر خود را در درون جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدوری سازمان داده باشد» (تاکید از من)

چه کشف بزرگی! مسئله اساسی همینجاست. سازمان دادن جنبشی برای لغو کار مزدی یا سازمان لغو کار مزدی؟

تا جاییکه منظور از شعار لغو کار مزدی، لغو سیستم کار مزدی باشد، هیچ کمونیستی نمیتواند با آن مخالفتی داشته باشد. در همینجا سوال از جمشید کارگر این است که آیا شما در یکی از نوشته های مازیار رازی (مهدی ریاضی) میتوانید جمله ای در نفی این موضوع پیدا کنید؟ چنانچه توانستید لطفاً منبع آن را معرفی کنید و چنانچه نتوانستید، بپذیرید که در اتهام زنی های متداولتان از سبک هیاهو خرده بورژوایی و به کلی دور از نقد کمونیستی بهره میجویند، تنها به

برای این که پیوند دانشجویی صورت بگیرد اول باید دو مانع اصلی خود دانشجویان باید به شکل مادی از آن عبور بکنند و این به شکل تصنعی نمی شود صورت بگیرد. مانع اول خوشبختانه عبور شده حداقل از طریق بخش عمده یعنی بخش تعیین کننده جنبش دانشجویی: یعنی گسست از اصلاح طلبی، این یک فازی بود، این یک گذرگاه بود که دانشجویان به تجربه و در عمل دریافتند که چشم انداز جنبش دانشجویی در محافل درون دولت سرمایه داری امکان پذیر نیست و حتی از کسانی که در اپوزیسیون اصلاح طلبی بودند نیز گسست صورت گرفت. ولی ما امروز در فاز دوم این گرایش به جلو هستیم. در این فاز دانشجویی در واقع در عقاید سوسیال دموکراسی گیر کرده و برای مدتی و خوشبختانه این فاز هم دارد طی می شود و بسیاری از دانشجویان، (بخش تعیین کننده هنوز نیستند) و در حال گسست از سوسیال دموکراسی هستند. سوسیالی دموکراسی به وضوح محدودیت های خودش را دارد و ما در جامعه ی ایران به هیچ وجه نمی توانیم سرمایه داری به سبک کشورهای نظیر سوئد و آلمان و انگلستان داشته باشیم. دولت سرمایه داری به این شکل در ایران هرگز بوجود نخواهد آمد. این یک توهم است که دانشجویان از آن هم گسست خواهند کرد. پیوند با کارگران صورت نمی گیرد مگر این که این برش دوم هم صورت بگیرد و این برش دوم هم در واقع در حال شکل گیری است. این یک سوی قضیه است.

منتها آن طرف دیگر قضیه، برخورد طبقه کارگر و پیشروان جنبش کارگری به جنبش دانشجویی هست. این پیوند باید متقابل صورت بگیرد یعنی اگر شرایط عینی در درون جنبش دانشجویی آماده بشود برای این پیوند، پیشروان طبقه کارگر، رهبران عملی طبقه کارگر باید تضمین دهند که این پیوند صورت گیرد و آنرا رهبری کنند نه تنها دانشجویان را، بلکه جنبش زنان و انواع اقسام مختلف را. واضح است که اگر در درون پیشروان افتراق وجود داشته باشد یا چند دستگی وجود داشته باشد این نمودار بسیار خوبی برای طبقه ای که پرچمدار مبارزات ضد سرمایه داری خواهد بود، نیست؛ و پیوند با سایرین صورت نخواهد گرفت. بنابراین این پیوند دو پدیده یک امر متقابل است. طبقه کارگر پیشروان طبقه کارگر باید نشان بدهند در عمل که یک پارچه هستند و در اتحاد عمل هستند، افتراق در درونشان نیست. در درونشان دموکراسی هست. در درونشان پذیرش حق گرایش هست و در واقع آنها باید فرا بخوانند تمام اقسام جامعه را به این اتحاد، دانشجویان و ملیت های تحت ستم، گردها، بلوچ ها... و زنان جامعه را به یک پرچم کار مشترک علیه دولت سرمایه داری برای تحقق خواست ها و مطالبات اولیه شان.

آنچه امروز وجود دارد صرفاً اقدامات انسان دوستانه یا می توانیم اسمش را بگذاریم اقدامات همبستگی وجود دارد و نه پیوند بین دانشجوی و کارگر. این همبستگی پیوند نخواهد بود تا زمانی که شرایط مادی آن آماده بشود.

**تشکر از شما شرکت کنندگان عزیز و روز خوبی را برایتان آرزوی کنم**

مصاحبه کننده: ربیع نیکو - [رادیو همبستگی](#)

۱۷ دی ۱۳۸۴

۷ ژانویه ۲۰۰۶

**متن بالا از روی نوار ضبط شده در سایت رادیو همبستگی پیاده شده است. برخی اصلاحات جزئی برای روان شدن مطلب وارد شده است.**

[نشر کارگری سوسیالیستی](#)

۹ ژانویه ۲۰۰۶

این خاطر که طرف مورد نظران را ارعابی از نوع مرسوم استالینیستی کنید.

مازیار رازی قبلاً نظر خود نسبت به مفهوم لغو کار مزدی را چنین بیان کرده است: «اگر شعار «لغو کار مزدی» توسط بخش قابل توجه ای از کارگران ایران پذیرفته شده باشد. سؤالاتی که طرح می شود اینست که چگونه این کار عملی است؟ چه گام های عملی بعدی برای تحقق آن ضروری است؟ بدیهی که بدون روشن شدن و عملی کردن این شعار و ترسیم گام های بعدی، طرح آن در انزوا دچار سردرگمی میان کارگران می گردد. شعار «لغو کار مزدی» یک شعاری است که نظام سرمایه داری را هدف قرار می دهد؛ اگر (مدافعان لغو کار مزدی) نیز چنین درکی از آن دارد، باید این شعار را به قول مارکس، با «سرنگونی سیدات بورژوازی و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله پرولتاریا» ادغام کند. باید برای کارگران روشن باشد که تنها از طریق سرنگونی سیدات سرمایه داری و تشکیل یک حکومت کارگری متکی بر یک اقتصاد برنامه ریزی شده است که «لغو کار مزدی» معنی واقعی پیدا می کند (آنهم پس از دوره انتقال از سرمایه داری به سوسیالیسم)»<sup>۱۱</sup>

جمشید کارگر در پاسخ به سوالات چگونه این کار عملی میشود، چه گام های عملی بعدی برای تحقق آن ضروری است، چنین نظری دارد: «او به هیچ وجه من الوجوه قادر به درک این واقعیت دو دوتا، چهارتا نیست که طبقه کارگر تنها در صورتی می تواند سرمایه داری را ساقط و سوسیالیسم را مستقر سازد که بطور هرچه سراسری تر و وسیعتر خود را در درون جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدوری سازمان داده باشد.»

هنر گرایش موسوم به «فعالین لغو کار مزدی» در پاسخ به چنین سؤالاتی، طرح موضوعاتی است که خود قبلاً زمینه طرح همان سوالات را فراهم کرده بود. به عبارت روشنتر، آنها در پاسخ به چنین سؤالاتی به مواردی اشاره میکنند که برای هر فعال کمونیستی از قبل مفروض است اما به جستجوی راهکارهایی برای رسیدن به این اهداف هستند.

برای کمونیست ها مسئله اساسی پذیرش سیستمی که در آن کار مزدی وجود نداشته باشد نیست، این خود هدف نهایی است و کمونیست ها با اعتقاد و اتکا به آن به عنوان کمونیست وارد مبارزه میشوند. در شرایطی که سیستم کار مزدی از میان برداشته شده باشد، اصولاً دیگر مبارزه طبقاتی وجود نخواهد داشت، زیرا دیگر طبقه ای در جوامع انسانی وجود نخواهد داشت. کارل مارکس چنین جامعه ای را جامعه کمونیستی معرفی می کند. این جامعه دارای فرماسیون اجتماعی کمونیستی است و برای رسیدن به آن انکشاف و رشد نیروهای مولد نقش اصلی و تعیین کننده را بازی میکند. اما در سراسر نوشتجات «فعالین لغو کار مزدی»، لغو کار مزدی هم هدف و هم وسیله تعریف میشود.

یا آنها موضوع به این سادگی را نمی فهمند که لغو کار مزدی نتیجه و محصول جنبش طبقه کارگر است و از اینروست که آنها گاهی ناچار میشوند بگویند «مبارزه برای لغو کار مزدی». چنین هدفی حتی پس از کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر حاصل نمی شود بلکه پس از کسب قدرت سیاسی، پروسه الغا کار مزدی آغاز گشته و با گذران مراحل مختلف تحت رهبری طبقه کارگر، نتیجه غایی نظام اجتماعی است که در آن کار مزدی وجود نخواهد داشت. و یا این گرایش تلاش می کند تا لغو کار مزدی را به صورت یک مطالبه و به صورت یک شعار و پای فشاری بر آن در هر شرایطی از رشد جنبش طبقه کارگر در مقابل سرمایه داری قرار دهند تا بدون عبور از فرماسیون اجتماعی سرمایه داری این مطالبه حاصل شود. اگر چنین باشد

متأسفانه باید گفت هر بحثی پیرامون اثبات این ادعا فراتر از سوسیال دمکراسی نخواهد رفت و لاجرم خارج از ماهیت نظریات منشویکی و اکونومیستی نخواهد بود. نوع تشکل یابی مبتنی بر اهداف نهایی، درست بر همین موضوع نظارت می کند.

گرایش «فعالین لغو کار مزدی» را هم کارگران ایرانی و هم کارگران همه جهان می شناسند، اما این گرایش نه جنبش کارگری در ایران و نه در جهان را نمی شناسد. آنها نمی فهمند که یک نظام اجتماعی، یک فرماسیون اجتماعی نمیتواند یک شعار باشد بلکه حاصل مبارزات روزمره و آگاهانه توده کارگرانی است که به مثابه یک طبقه توانسته باشند ابتدا قدرت سیاسی را به دست بگیرند و سپس در روند انقلاب مداوم خود ساختمان جامعه ای را پی ریزی کنند که نهایتاً در آن جامعه، کار مزدی از بین برود. نظر به اینکه ورود به چنین جامعه ای بر خلاف همه جوامع طبقاتی گذشته، ورود از جامعه طبقاتی به جامعه ایست که در نهایت طبقات در آن الغا میشود، کارگرانی که ساختمان چنین جامعه ای را میسازند از بالاترین درجه آگاهی سوسیالیستی برخوردار خواهند بود. آگاهی که در دوره کنونی تنها در بخشی از کارگران پیشتاز وجود دارد نشان از این دارد که جنبش طبقه کارگر ایران مراحل جنبشی رشد خود را طی میکند و این چیزی است که گرایش «فعالین لغو کار مزدی» آن را نمی فهمد و از اینرو تصور میکنند به صورت شعار درآوردن «لغو کار مزدی» یعنی مبارزه ضد سرمایه داری و هر آنکس آن را تکرار نکند یعنی بورژوا!

لغو سیستم کار مزدی محصول رشد نیروهای مولد است، نظام سرمایه داری که همه ظرفیت های خود را مدتهاست پر کرده خود از عوامل اصلی باز دارنده رشد نیروهای مولد است. کسب قدرت سیاسی توسط طبقه کارگر از طریق سرنگونی سیدات سرمایه داری اولین اقدام برای از بین بردن اصلی ترین مانع رشد نیروهای مولد است. سیستم کار مزدی حاصل رشد تا کنونی نیروهای مولد و تحت رهبری مناسبات اجتماعی موجود است. شعارهایی که کارگران طرح میکنند مبتنی بر سطح آگاهی کنونی آنها است. تا کنون در هیچ کارخانه و محل کاری هیچ کارگری در مبارزه ضد سرمایه داری خود شعار لغو کار مزدی سر نداده است، اما شعار های که سر داده، حتی افزایش دستمزد، عناصر ضد سرمایه داری را در خود نهفته دارد. کارگرانی که شعار های ضد سرمایه داری مبتنی بر آگاهی فعلی خود سر می دهند به دلیل آنکه شعار هایشان مضمون «لغو کار مزدی» ندارد بورژوا نیستند. کارگرانی که برای دریافت دستمزد های معوقه خود مبارزه می کنند و کمترین آشنایی با شعار لغو کار مزدی ندارند، بورژوا نیستند. آنها از سطح آگاهی فعلی و مبتنی به دانش کنونی خود وارد مبارزه شده اند، یک گرایش نظری چقدر باید از درک رشد مبارزات کارگری به دور باشد که تلاش کند جنبه ضد سرمایه داری مبارزات برای افزایش دستمزد را با جایگزینی شعار لغو کار مزدی به جای دریافت دستمزد معوقه تعویض کند!

مبارزه ضد سرمایه داری در شکل رشد یافته آن هدف بلا درنگ سرنگونی سیدات بورژوازی و استقرار دولت کارگران و اعمال دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر را سر لوحه خود میداند. لغو کار مزدی هدف نهایی جامعه نوین تحت رهبری و نظارت دیکتاتوری انقلابی طبقه کارگر پس از کسب قدرت سیاسی توسط این طبقه است. اولی هدف آنی کارگران و انقلاب کارگری و دومی هدف پایانی و تداوم انقلاب است. اولی در جهت استقرار مرجعیت کارگری و دومی رسیدن به هدف الغا کار مزدی تحت رهبری همان مرجعیت است. اولی در دوره مالکیت فردی اتفاق می افتاد و دومی تنها و تنها میتواند در دوره و بر بستر مالکیت اجتماعی حاصل شود.

کارگران پیروز پس از استقرار دوره حاکمیت خویش امکان رشد نیروهای مولد و رشد آگاهی را فراهم می کنند و در این دوره است که توده های کارگر میتوانند به سطح آگاهی مورد نیاز برای لغو کار مزدی و در نهایت الغا طبقات و الغا حکومت برسند. به غیر از این



روش هرچه باشد جز هرس کردن مناسبات موجود چیزی دیگر نخواهد بود و این همان ایدئولوژی رفرمیسم است.

موضوع مورد تاکید این است که، پس از کسب قدرت سیاسی توسط کارگران به مثابه یک طبقه درآمده، امکان رشد و انکشاف نیروهای مولد فراهم میشود و در ادامه این روند و نتیجه این روند است که زمینه از بین بردن سیستم کار مزدی فراهم می شود. بدون نقشه و تشکیلات مورد نیاز، تشکیلاتی که بتواند توده های کارگران را به مثابه یک طبقه در مقابل سرمایه داری قرار دهد، رسیدن به چنین هدفی غیر ممکن است. بدون چنین برداشتی، صرف بیان کلی لغو کار مزدی و جایگزین کردن آن به جای وسیله، در بهترین وضعیت و رادیکال ترین شکل بیان آن، باز در حد شعاری نا ملموس باقی خواهد بود و قطعاً قادر نخواهد بود تا از سطح رفرمیسم فراتر رود.

درست به این دلیل است که مازیار رازی به اصول ماتیفست مارکس و انگلس رجوع می کند. اصلی که مارکس و انگلس آن را اینگونه فرموله میکنند: «هدف فوری و فوری کمونیست ها: متشکل کردن پرولتاریا در قالب یک طبقه، سرنگون کردن سیادت بورژوازی، و تسخیر قدرت سیاسی بوسیله ی پرولتاریا...» (تاکید از من)

اما این هدف فوری و فوری از نظر مارکس و انگلس در نگاه فعالین گرایش لغو کار مزدی، نه تنها هدف نیست، نه تنها برای آن هیچ نقشه روشنی ندارند بلکه اساساً به آن اینگونه رجوع میکنند: «فرمولبندیهای از این دست که "پرولتاریا قدرت سیاسی را تسخیر میکند و سپس سوسیالیسم را مستقر میسازد" هیچ پاسخی به هیچیک از مسائل اساسی انقلاب کارگری نمی دهد.» (ناصر پایدار، بلشویزم و انقلاب اکتبر)

این فقط یک اشتباه ساده نیست، متدولوژی این گرایش چنین حکمی می کند. این گرایش تا کنون به دلیل عدم انسجام نظری، بیشتر متکی به آزمون و خطا در ارائه نظرات خویش بوده و از اینرو مرتب دچار تناقض گویی شده و می شود. آنها وقتی در مقابل پرسش کمونیستها مبنی بر چگونگی لغو کار مزدی و شرایط لازم برای آن قرار می گیرند، پاسخی برای تکمیل کردن لیست نظرات خود میدهند که بیشتر جنبه انشایی- آرمانی دارد و نه به هیچ وجه جنبه تنوری تدارک دهنده کاری عملی. مثلاً جمشید کارگر می گوید: «از دید کارگران کمونیست و کمونیستهای واقعی مارکسی، این جنبش ضد سرمایه داری و برای لغو کار مزدی کارگران است که باید ماشین دولتی سرمایه داری را درهم بشکند و سازمان شورایی سوسیالیستی حضور و دخالت مستقیم و آزاد کارگران در کل برنامه ریزی کار و تولید اجتماعی را بر پای دارد.»

جملاتی در این حد کلی از اینرو ارائه میشود که رابطه هدف فوری و فوری سرنگونی سیادت بورژوازی با نوع تشکل یابی برای این منظور مخدوش شود، ضمن اینکه نشان داده شود با این نظریه اختلافی ندارند! در حالی که این نظریه اساس فعالیت کارگران کمونیست و نوع تشکل یابی آنها را تعیین میکند.

کارگران ایرانی و جهان این گرایش را می شناسد! بدون آنکه این گرایش بدان جنبش کارگری یک دست نیست! این جنبشی نا موزون است زیرا در دوره سلطه ایدئولوژی سرمایه داری و تحت تاثیر این ایدئولوژی به سر می برد. از همین رو است که گرایشهای مختلف در جنبش کارگری مشغول مبارزه می باشند و نه تنها یک گرایش. برخلاف ادعای فعالین گرایش لغو کار مزدی، اکثریت کارگران کمونیست نیستند، یک گرایش در میان همه گرایشهای موجود در طبقه کارگر به آگاهی کمونیستی دست یافته است و خطاب مارکس به آنهاست. در شرایطی که توده های کارگران در غالب یک طبقه متشکل نشده اند مارکس برای این عده از کارگران وظیفه فوری و فوری متشکل کردن پرولتاریا را قائل میشود. محور متشکل شدن کارگران سرنگونی سیادت بورژوازی معرفی می شود. محور گرایش

فوق «لغو کار مزدی» معرفی می شود. کارگران ایرانی و جهان مستعد و آماده متشکل شدن به مثابه یک طبقه به حول کدام یک از این دو محور هستند؟ پاسخ این گرایش، لغو کار مزدی است!

جمشید کارگر برای اثبات محوری بودن شعار «لغو کار مزدی» در مبارزات کارگران، نقل قولی از کاپیتال می آورد تا نشان دهد: «کار مزدوری یا رابطه خرید و فروش نیروی کار، شالوده و اساس شیوه تولید سرمایه داری و کل هستی نظام کاپیتالیستی است.» درست این روش نقادی همان چانه زنی صد من یک غاز است! جمشید کارگر بدون آنکه توضیح دهد که مازیار رازی در کجا و کی خلاف جمله نقل شده از جمشید کارگر حرفی زده است، زحمت دوختن آنچه را می کشد که خود بریده است! اما برای از تکاپو نیافتادن و شبیه سازیهای ژنتیکی، با عصبانیت زیاد مازیار رازی را متهم میکند: «آنچه رازی از «نقد برنامه گوتا» و گفتگوی مارکس در باره لاسال نقل کرده است همه کذب محض است.» برای نشان دادن ادعای خود اینبار زحمت کشیده و جملات زیر را از مارکس نقل می کند:

« هنگامی که من کار مزدی را مرتفع می سازم، پس طبیعتاً قوانین اش را نیز مرتفع می سازم. خواه آهنگین باشند و خواه پنبه ای، ولی حمله لاسال به کار مزدوری تنها بر پاشنه در این به اصطلاح قانون می چرخد و لذا برای اینکه ثابت شود که فرقه لاسال پیروز گشته است باید نظام مزدوری را با قانون آهنگین مزد مرتفع ساخت و نه بدون آن»

آنچه که مازیار رازی در پیشگفتار به رشیه های شعار «لغو کار مزدی» نوشته و از نظر جمشید کارگر «همه کذب محض است» این است:

« باید اشاره کرد که کارل مارکس زمانی که مشاهده کرد که برخی «مارکسیست ها» آن دوره خود مانند «لاسال» تحت دفاع از "قوانین آهنگین مزد" و "لغو نظام مزدی" از آن شعارها فضیلتی برای پوشش نظریات رفرمیستی خود ساخته بود، آن ایده ها را آماج حمله قرار می دهد. مارکس اشاره کرد طرح "لغو نظام مزدی" لاسال "مزخرف" (nonsense) است و باید همراه با "قوانین آهنگین مزد" وی مردود اعلام گردد (کارل مارکس، نقد برنامه گوتا، ۱۸۷۵ بخش دوم به زبان انگلیسی). به عبارت دیگر از نظر مارکس مسئله بر سر «لغو نظام مزدی» نیست که مسئله «لغو سیستم کارمزدی»، و بر سر سوال بردن کل نظام سرمایه داری است. »

خواننده میتواند قضاوت کند که آیا طبق نقل قول جمشید کارگر، آنچه که مازیار رازی به نقل از مارکس میگوید "کذب محض است" و یا بر عکس، چون جمشید کارگر ماهیت بحث مارکس را نفهمیده است دچار کذب گویی میشود.

تلاش مازیار رازی در این نقل قول این است که نشان دهد، مسئله اصلی نقد مارکس به برنامه لاسال در رابطه با نظام آهنگین مزد و قوانین مزد، نابودی نظامی است که قانون مزد تابع آن است. مارکس در نقد برنامه گوتا ثابت میکند که برنامه لاسال از چارچوب نظام موجود فراتر نمی رود. کوشش مازیار رازی بر همان اساس این است که نشان دهد محوری کردن آنچه که کمترین ربطی به وضعیت کنونی جنبش کارگری ندارد؛ و نه تنها پس از نابودی نظام سرمایه بلکه مدتها بعد از آن، یعنی در فاز نهایی جامعه سوسیالیستی است که نظام مزدی از بین می رود، نمیتواند شعار محوری کنونی جنبش کارگری ایران باشد. روح حاکم بر نقد برنامه گوتا سراسر گواه این ادعاست. بعنوان مثال در همانجا مارکس می گوید:

« آنچه که باید مورد بررسی قرار بگیرد، یک جامعه کمونیستی است، جامعه ای که بر پایه ی خود نروینده، بلکه بر عکس از درون جامعه ی سرمایه داری بیرون آمده و ناچار در تمام زمینه های اقتصادی، اخلاقی و فکری، هنوز علائم ویژه ی جامعه ی کهنه را که

از بطن آن زاده شده، داراست. به این ترتیب، فرد تولید کننده دقیقاً همان چیزی را از جامعه دریافت می‌دارد. البته پس از کاستن اقلام لازم- که به شکل دیگر با نیروی کار به جامعه تحویل داده بود.» (تاکیدات از من)

و در همان منبع ادامه میدهد:

«برغم این تکامل، اصل حقوق مساوی برای مدتی، داغ محدودیت های بورژوازی را بر پیشانی خواهد داشت، زیرا حقوق تولید کنندگان متناسب با کاری خواهد بود که انجام داده اند و لذا تنها تجلی برابری، استفاده از کار به عنوان تنها معیار سنجش سهم هر تولید کننده خواهد بود.»

در نهایت و مبتنی بر متن این بحث، مارکس در همانجا می‌گوید:

«تنها در مراحل بالاتر جامعه ی کمونیستی، یعنی پس از اینکه تبعیت اسارت بار انسان از تقسیم کار پایان گیرد، هنگامیکه تضاد بین کار بدنی و کار فکری از جامعه رخت بریند، هنگامی که کار یک وسیله (معاش) به یک نیاز اساسی زندگی مبدل گردد و بالاخره هنگامی که نیروهای تولیدی همراه با تکامل همه جانبه ی افراد جامعه افزایش یابد و چشمه های ثروت تعاونی جامعه فوران نماید، در آن زمان می توان از افق محدود حقوق بورژوازی فراتر رفت و جامعه خواهد توانست این شعار را بر پرچم خود بنویسد که: " از هرکس بر حسب توانایی اش و به هرکس بر حسب نیازش"» (تاکید از من).

حال با جمشید کارگر است که روشن کند، منظور از ارانه طرح تشکیلات کارگری با افق لغو کار مزدی، در این زمان و در وضعیت رشد جنبی جنبش کارگری؛ و با محور کردن شعار لغو کار مزدی در این زمان، همان است که از نظر مارکس در آن زمان، یعنی در دوره ای که تمامی عناصر باقی مانده از نظام پیشین محو می شود است؟ اگر چنین باشد، جمشید کارگر باید با صراحت جمله معروفی را با کمی تغییر اینگونه بگوید: "از فردای ایجاد تشکیلات سراسری کارگری با افق لغو کار مزدی، کار مزدی لغا خواهد شد!"

تنها راه گریز جمشید کارگر از این تناقض این است که بگوید، خیر، لغو کار مزدی به عنوان «افق» مطرح می شود. آنچه که اینک مطرح میشود؛ مبارزه ضد سرمایه داری است که افق آن لغو کار مزدی است.

در صورتی که چنین باشد، این خود آغاز یک سری تناقضات جدید میشود. مهمترین آن در ارتباط با بحث موجود نوع تشکیلاتی خواهد بود. چنانچه هدف فوری و فوری کمونیست ها، آنگونه که در اصول مانیفست کمونیست به صراحت بیان شده، سرنگونی سیادت بورژوازی باشد، نیاز به تشکیلات حزب با برنامه کارگران اولین نتیجه ای خواهد بود که از آن استنتاج میشود. اما چنانچه هدف فوری و فوری کمونیست ها «لغو کار مزدی» باشد، صرفنظر از تناقض آن با مانیفست مارکس، نوع تشکیلاتی یابی تغییر کرده و آنچه که حاصل میشود نمی تواند بیش از یک تشکیلات برای فشار آوردن به سرمایه داری و برای کسب امتیاز طبقاتی باشد؛ و به این ترتیب سر از همان رفرمیسمی در میآورد که در کتاب جیمز کاتن سرگذشت آن توضیح داده می شود.

رادیکالیسم خرده بورژوازی آنگاه که ناچار می شود به جنبش کارگری رجوع کند، تلاش میکند تا بی برنامه ای خود و عدم انسجام نظری و پراتیک خود را در ارانه شعارهایی هرچه رادیکال تر، و هرچه بی ارتباط تر جبران کند. از اینروست که کلیدی ترین و محوری ترین جنبه مبارزات کارگری، یعنی هدف فوری و فوری سرنگونی سیادت بورژوازی در نوشتجات و گفتار آنها به کلی در حاشیه و تنها زمانی مطرح می شود که تحت فشار و واقعیت جنبش کارگری قرار بگیرند. در چنین شرایطی است که بسیار کلی و نا ملموس جمله ای در این رابطه

بیان میکنند. اما مسئله بر سر این است که چنین هدف فوری و فوری تشکیلات مورد نیاز خود، یعنی حزب پیشتاز کارگری را طلب می کند. فعالین این گرایش برای وارد نشدن به بحث کنکرت در این رابطه، به طور غیر مستقیم به واکنش علیه چنین تشکیلاتی، آن هم باز به طور نا روشن و غیر مستقیم می پردازند. مثلاً جمشید کارگر در این رابطه می گوید: «سوسیالیسم آقای رازی محتاج وجود یک سکت عقیدتی ماروآء سر کارگران است که اولاً توده های کارگران را از عرصه سراسری کارزار ضد سرمایه داری خارج سازد. آنان را به ساختن سندیکا های رفرمیستی سرگرم کند. از آنان بخواهد که این سکت عقیدتی موسوم به حزب را ستایش نموده و به عنوان قیم و قائم مقام جنبش طبقاتی خود به رسمیت بشناسد. ثانیاً در شرایطی خاص پشت سر همین سکت بالای سر خود بسیج شده و بنا به اوامر صادره از جانب نخبگان عقیدتی دولت موجود را با یک دولت دیگر تعویض نموده و مالکیت دولتی سرمایه ها را مستقر سازند.»

این روش فرصت طلبانه ابتدا با تحریف نظرات و برای آسان کردن تخطئه آن کل صورت مسئله را واژگون می کند و بعد با خیال راحت که توانسته است نیاز به تشکیلاتی یابی حزبی را منتفی کند، وارد مبحث نیاز به چنین تشکیلی نمی شود. دوم؛ تکلیف جایگزینی دولت کارگران به جای دولت بورژوازی را لاینحل باقی می گذارد.

حال ابتدا پرسش این است که آیا حزب طبقه کارگر لزوماً به معنی سکت عقیدتی است؟ یعنی اگر حزبی توسط کارگران سوسیالیست انقلابی ساخته شود قطعاً و بی درنگ سکت عقیدتی خواهد بود؟ آیا کارگران می توانند حزب خود را ایجاد کنند بدون آنکه سکت عقیدتی باشند و یا بعنوان قیم و قائم مقام جنبش طبقاتی قرار بگیرند؟ و یا آنکه ساختن حزب توسط گرایش کارگران سوسیالیست بی پرو برگرد یعنی سکت عقیدتی؟! و سپس این پرسش که، چه نوع تشکیلاتی مورد نظر شما است که نه قیم و قائم مقام میشود و نه توسط نخبگان پایه ریزی می شود؟ شما بعنوان بدیل باید بتوانید تشکیلاتی معرفی کنید که پایه ریزی آن توسط نخبگان عقیدتی یا غیر عقیدتی و یا ترکیبی از این دو نباشد. اگر نتوانستید چنین کنید تنها در حد «آرزوهای بزرگ»، هرچند به آن و به دلخواه خود مهر «لغو کار مزدی» بزنید متوقف خواهید ماند. «آرزوهای بزرگی» که در یک مدار بسته و درست به همان روشی که قبلاً آن را رد کرده اید ساخته می شود.

ضمناً توضیح دهید منظور شما از واژه لیبرالی "عقیدتی" چیست؟ آیا منظورتان این است که یک تشکیلات کارگری و سراسری که در آن یا اصلاً عقیده ای وجود نداشته باشد و یا مجموعه ای از عقاید، از رفرمیسم تا سوسیالیستی و از آنارشیزم تا سندیکالیستی همان ظرفی است که میتواند «لغو کار مزدی» را متحقق سازد؟

جمشید کارگر در ابتدای نوشته اول خود، مازیار رازی را به عنوان کسی معرفی میکند که کارگران ایرانی وی را نمیشناسند! پس از آن در انتهای نوشته دوم، طبق تکامل سیستم ادعایی خود مینویسد: «در نوشته آقای رازی کلام دیگری نیز وجود دارد. این یکی نیازمند هیچ بحث نظری نیست. زیرا اساساً سوای یک طنز مبتذل اما در عین حال سخت خنده دار هیچ چیز دیگری نمی باشد. رازی می گوید که فعالین جنبش ضد سرمایه داری با سر دادن شعار لغو کار مزدی پاسیفیسم را در میان کارگران دامن می زنند و دامنه تلاش خود را به همین شعار بافی محدود می سازند!!!! در این رابطه من فقط به ذکر یک سؤال بسیار ساده از آقای مازیار رازی بسنده می کنم. این سؤال این است: از کی تا حالا جنابعالی فعال عملی جنبش کارگری ایران شده اید و فعالین ضد سرمایه داری حی و حاضر در جنبش کارگری ایران که امروز با حمایت بخش قابل توجهی از توده های طبقه کارگر در

سراسر مملکت و حتی در سطح بین‌المللی مواجهند عناصر پاسیو مبلغ پاسیفیسم در جنبش کارگری شده اند؟؟؟؟!!!!»<sup>[۱]</sup>

جمله مازیار رازی دقیقاً همان واقعیت است، اشکال از طرف شما است که چون آن را به طنز می‌گیرید دچار طنز گویی شده و موجب خنده کارگران ایرانی می‌شوید که شما را می‌شناسند! طنز شما تکمیل نمیشود مگر آنکه طبق سنت نقد‌هایتان گفته کسی را وارونه کنید که این خود طنز ماجرا است.

جمشید کارگر ابتدا می‌گوید: «رازی می‌گوید که فعالین جنبش ضد سرمایه داری با سر دادن شعار لغو کار مزدی پاسیفیسم را در میان کارگران دامن می‌زنند و دامنه تلاش خود را به همین شعار بافی محدود می‌سازند!!!!!!» و سپس در پاسخ می‌گوید: «از کی تا حالا جنابعالی فعال عملی جنبش کارگری ایران شده اید و فعالین ضد سرمایه داری حی و حاضر در جنبش کارگری ایران که امروز با حمایت بخش قابل توجهی از توده های طبقه کارگر در سراسر مملکت و حتی در سطح بین‌المللی مواجهند عناصر پاسیو مبلغ پاسیفیسم در جنبش کارگری شده اند»

اول؛ مازیار رازی از سر دادن شعار «لغو کار مزدی» توسط فعالین ضد سرمایه داری صحبت می‌کند، جمشید کارگر این فعالین را شهره توده های کارگر ایرانی و حتی جهانی معرفی می‌کند بدون آنکه از اصل مطلب یعنی شعار لغو کار مزدی حرفی بزند.

دوم؛ جمشید کارگر نمی‌گوید که این فعالین با این همه شهرت در ایران و جهان به دلیل سر دادن شعار «لغو کار مزدی» به صورت حی و حاضر در جنبش کارگری حضور عینی دارند و یا در حضور عینی از دادن این شعار صرفنظر کرده و فقط در بحث های مکتوب آن را بیان میکنند.

سوم؛ توده های وسیع کارگر در "سراسر مملکت و حتی در جهان" به دلیل شعار مذکور از این فعالین حمایت میکنند و یا بر عکس، این فعالین هستند که از مبارزات توده های کارگر که نه رنگی و نه بویی از شعار لغو کار مزدی ندارد حمایت میکنند؟

چهارم؛ حال پس از کشف حمایت توده های وسیع کارگر ایرانی و جهانی از فعالین ضد سرمایه داری که شعار لغو کار مزدی سر داده اند آیا برایتان مقدور است که یک نمونه، فقط یک نمونه از اعتراضات کارگری را مثال بزنید که در آن نه توده های کارگر، بلکه تجمعی حتی پنج نفره با سر دادن شعار فوق پشتیبانی خود از آنها وشعار آنها را نشان داده باشند؟

با اینحال مازیار رازی از آنها به عنوان فعالین ضد سرمایه داری یاد می‌کند و به آنها انتقاد دارد که با سر دادن این شعار پاسیفیسم رواج پیدا میکند. صحت این ادعا درست در اینجاست که گرایش مورد نظر جمشید کارگر تا کنون نتوانسته اند این شعار را به شعار توده های کارگر که سهل است، حتی در بخش کوچکی از کارگران رواج دهد. زیرا آنها خوب میدانند که سر دادن این شعار در مبارزات روزمره کارگران بلافاصله آنها را منزوی خواهد کرد. درست از اینروست که آنها ناچار میشوند حتی از مبارزات سندیکایی حمایت کنند که قبلاً و بارها این نوع مبارزات را در ردیف مبارزات ضد سرمایه داری نمی‌شناختند.

مسئله اصلی بر خلاف تصور جمشید کارگر که مبتنی بر رابطه استاد و شاگردی است، شناختن فعال ضد سرمایه داری توسط توده های کارگر نیست! این تصور فقط مربوط به فرقه گرایان و کسانی میشود که قصد قانم مقامی و قیومیت بر جنبش کارگری را دارند. تصور

جمشید کارگر از فعالیت فعال ضد سرمایه داری فراتر از ماهیت فعالیت مددکار اجتماعی، و فعالیت اداری-کارمندی نیست. مسئله بر سر تشخیص شرایط و ارائه ملموس ترین و بهترین پیشنهادات برای حتی یک قدم پیشبرد جنبش کارگری با در نظر گرفتن منافع کل طبقه کارگر است. درست در اینجاست که پاسیفیسم و آکتیویسم دیده میشود. آکتیویسم نه در نشان دادن چهره خود بلکه در پیشبرد سیاست کارگری و رواج آن در میان کارگران. در جایی که تشخیص داده شود شرایط کنونی در جامعه ما کسب اعتماد به نفس و بازگشت آن به طبقه کارگر است و اتخاذ راهکار اتحاد عمل وسیع فعالین کارگری متشکل از همه گرایشات موجود در جنبش کارگری. و نه مانع ایجاد کردن در مسیر آن حتی به قیمت نفی گرایشات مختلف در جنبش کارگری. روش اول با یا بدون معرف حضور در میان توده های کارگر، با تحلیل مشخص از شرایط موجود اتحاد عمل کارگری را پیشنهاد می‌دهد و به زعم جمشید کارگر دارای "آناتومی مارکسی" نیست و بورژوازی است. گرایش محبوب جمشید کارگر، هرچند به طور گزینشی ای به منظور بسته نگه داشتن مدار، به این یا آن گرایش رجوع می‌کند، اما در نهایت دیوار بورکراسی در مقابل این اتحاد عمل کشیده و مانع آن می‌گردد. به زعم جمشید کارگر اولی بورژوازی است و دومی چون شعار لغو کار مزدی می‌دهد ضد سرمایه داری است! جنبش کارگری با استقبال از هر یک از این دو سیاست نشان میدهند کدام گرایش در میان آنها حضور دارد و کدام یک توسط همان جنبش منزوی می‌شود.

رسام ثابت

۱۰ آذر ۱۳۸۴

## به فعالین جنبش لغو کار مزدی

تناقضات «فعالین جنبش لغو کار مزدی» در تنوری، با مبارزات ضد سرمایه داری سندیکا کارگران شرکت واحد، در پراتیک، هرچه بیشتر خود را آشکار میکند.

«فعالین جنبش لغو کار مزدی» در نوشته ای به «رانندگان شرکت واحد»، درست طبق سنت فرقه ای یکی دو سال اخیر خود، به دنبال کشف نقطه ضعفی در حرکت کارگران شرکت واحد اتوبوسرانی، نام سندیکا را کشف کرده و آن را در "تعارض بسیار فاحش" با محتوای خواست آنها توصیف کردند!

چنین نقطه ضعف یابی از طرف فعالین مذکور، قبل از این در مورد کمیته پیگیری صورت گرفته بود؛ با این فرق که نقطه ضعف آن خطاب قرار دادن آی-ال-او و وزرات کار برای تشکل یابی و این امر مغایر با مبارزه ضد سرمایه داری تلقی گردیده بود.

«فعالین جنبش لغو کار مزدی» لغو کار مزدی را نه به عنوان یک پرسپکتیو، بلکه بعنوان موضوعی میشناسند که در هر شرایط و در هر دوره از رشد جنبش کارگری، بمثابة کد پیوستن به مبارزه ضد سرمایه داری از آن استفاده میکنند. و این در حالی است که متأسفانه برای مبارزه ضد سرمایه داری، تا کنون نه برنامه روشن و مدونی ارائه داده اند و نه خواهان اتحاد عمل همه فعالین کارگری، با گرایشات متفاوت، به حول برنامه ای مورد توافق همه آنها برای پیشبرد مبارزات ضد سرمایه داری بوده اند. از اینرو و به زعم آنها مبارزات گرایشات مختلف کارگری، در هر سطحی و در هر ظرفی، چنانچه نتواند جنبه لغو کار مزدی را در خود بگنجاند، یا ضد سرمایه داری نیست و یا اگر هم هست ره به ناکجا آباد می‌برد!

از نظر آنها تشکل سراسری ضد سرمایه داری تنها تشکلی است که می‌تواند مبارزه ضد سرمایه داری داشته باشد. هر تشکلی غیر از

در ایران که «حتی نسیم را بی پرس و جو اجازه رفتن نمی دهد» اینگونه بوده، به این نشانی که تا کنون هیچ تشکلی، نه اتحادیه ای و نه سندیکایی، به واسطه سرکوب سیستماتیک نتوانسته شکل بگیرد. از اینروست وقتی کارگران شرکت واحد دست به کار ایجاد تشکل مورد نظر خود میشوند اینگونه بی رحمانه به آنها یورش برده میشود.

اگر سندیکا در ایران، به پشتوانه تعریف متداول از سندیکا، به معنی تنها مبارزه صنفی و دخالت نکردن در مبارزات سیاسی است، طرفداران سندیکا در ایران با مطالبه سندیکا وارد میدان میشوند و زخمی و دستگیر شده از میدان به بیرون حل داده میشوند و سپس با عزمی جزم شده تر اینبار به میدان وارد شده و حرف اول و وسط و آخر را یکجا میزنند؛ به گونه ای که بعد از ۲۶ سال سرکوب، اعتماد به نفسی ارزنده به کل جنبش کارگری در مبارزات ضد سرمایه داری می بخشند.

دگماتیزم «فعالین جنبش لغو کار مزدی» عاملی است که آنها را از درک پیچیدگی ها مبارزه ضد سرمایه داری در ایران عاجز میکند. آنها اگر مبارزه ضد سرمایه داری را با ظرفی به جز آنچه که به آن فکر میکنند ببینند دچار سردرگمی شده به جای بهترین پیشنهادات در جهت رشد سیاسی همان ظرفی که با آن مبارزات ضد سرمایه داری صورت میگیرد، کارگران مبارز را به الگوی "مادر" با کد لغو کار مزدی رجوع میدهند!

اشکال اساسی رهبری سندیکاها و اتحادیه ها در کشورهای سرمایه داری پیشرفته تلاش برای در هم آمیزی این رهبران در قدرت دولتی است. آنها برای این منظور بورکراسی شدیدی بر این تشکلات حاکم میکنند و از این طریق اتصال به قدرت دولتی را هموار میکنند. سرمایه داری انحصاری در این کشورها نیز از این روند استقبال کرده آنها را حمایت میکند. بنابراین اگر نقطه اشتراک چنین تشکلاتی تلاش در جهت شراکت در قدرت دولتی باشد، نقطه تمایز آنها در کشورهایی نظیر ایران شعار استقلال تشکلات از دولت می باشد. سندیکای مستقل کارگری، با استقلال بدون قید و شرط از دولت سرمایه داری، درست نقطه مقابل سندیکای وابسته به دولت است. در هر دو مورد نام سندیکا وجود دارد اما در مورد سندیکا مستقل کارگران نمیتوان همان ارزیابی را داشت که در مورد سندیکاها در کشورهای پیشرفته سرمایه داری میتوان داشت. از مهم ترین درس هایی که «فعالین جنبش لغو کار مزدی» برای ارتقای خود لازم است از طرفداران سندیکا شرکت واحد بگیرند این است که آنها با مطالبه گنگ و کلی یعنی لغو کار مزدی، و آنهم در تنوری، وارد کارزار میشوند و سر درگم می مانند اما کارگران شرکت واحد بدون اینگونه شعارهای ناملموس و حداکثر وارد میدان مبارزه میشوند، و آنهم در پراتیک؛ و به این ترتیب به فعالین مذکور آموزش میدهند که راه عملی آنها ناقص است.

نقد ها به گروههای سنتی توسط «فعالین لغو کار مزدی» تا حدود زیادی درست است، اما نقطه اشتراک آنها با همان گروههای سنتی در عدم اعتقاد آنها به اصول دمکراسی کارگری است. این خطر میتواند در سندیکاها و اتحادیه های همه جهان از جمله ایران وجود داشته باشد. لذا نقد به سندیکا همانطور که نمیتواند بدون تاکید بر سر اجرای دمکراسی کارگری و محترم شمردن حق گرایش باشد، نمیتواند بدون ارائه شعارهای ضد سرمایه داری، آنچنانکه ملموس و نسبت به آگاهی فعلی طبقه کارگر قابل فهم باشد، محتوای ضد سرمایه داری داشته باشد. نقد به سندیکا بدون تاکید بر نیاز به شعارهای ضد سرمایه داری، نظیر مطالبات انتقالی، مطالباتی که از سطح آگاهی کنونی کارگران آغاز میشود و طبقه کارگر را یک گام به جلو، هم به لحاظ دستاورد مبارزه و هم به لحاظ سطح آگاهی سوق میدهد، نه تنها نقدی ضد سرمایه داری نیست بلکه چیزی فراتر از واکنش فرقه ای و از روی چشم و هم چشمی نیز نخواهد بود.

این دیگر در قاعده مبارزه ضد سرمایه داری قرار نمی گیرد! و به این ترتیب تناقضات «فعالین جنبش لغو کار مزدی» از این نقطه آغاز می گردد. آنها در نوشته خود خطاب به فعالین سندیکا شرکت واحد میگویند:

« آنچه از دید ما جای بحث دارد، محتوای خواست شما نیست، بلکه تعارض بسیار فاحش «مقوله سندیکا» با نوع ظرف و راهکاری است که شما برای تحقق این انتظارات درست و رادیکال احتیاج دارید»

تا به اینجا هر چند ظرف سندیکا یکی از آن مجموعه خواست هایی است که محتوای خواست های طرفداران سندیکا را تشکیل میدهد. اما چرا «مقوله سندیکا» تعارض بسیار فاحش با محتوای خواست های طرفداران سندیکا دارد؟ زیرا سندیکا از نظر آنها اینگونه است: «سندیکا و اتحادیه، نه سنگر تمرکز قوای کارگران در مقابل نظام کاپیتالیستی که بالعکس وسیله ای برای ساقط نمودن توده های کارگر جهان از هر نوع ابراز حیات ضد سرمای داری است.»

یعنی واقعاً نوع سندیکا مورد نظر کارگران شرکت واحد در ایران همان " وسیله ای برای ساقط نمودن توده های کارگر جهان از هر نوع ابراز حیات ضد سرمایه داری است"! پس در اینصورت تکلیف یکی از با شکوهترین اعتراضات ضد سرمایه داری که همراه با یک اعتصاب عمومی که در ۲۶ سال اخیر بی سابقه بود و توسط کارگران طرفدار تشکل سندیکایی سازمان داده شد چه میشود؟

زمینه این تناقض گویی توسط «فعالین جنبش لغو کار مزدی» در اینجا است که تحلیل آنها از عملکرد سندیکایی تماماً مربوط به سندیکا در کشور های سرمایه داری پیشرفته و انحصاری است و نظر به اینکه این طیف در مورد ساختار و چگونگی تحولات اجتماعی در کشورهای پیرامونی نظیر ایران، نه دارای تحلیلی مشخص و علمی و نه دارای شناخت کافی هستند لذا آنچه که از عملکرد سندیکا در کشورهای سرمایه داری پیشرفته سراغ دارند بلافاصله به واسطه هم نامی با تشکل مورد نظر کارگران شرکت واحد، اینهمانی کرده و هر حکمی در مورد آنها صادر میکنند در مورد تشکل سندیکایی در ایران هم صادق میدانند! اگر بر همین اساس از فعالین مذکور سوال شود، کدام نمونه تشکل مورد نظر خودتان در سطح جهان را میتوانید معرفی کنید که تعاریفتان از سندیکا شامل آنها نشود، هر چند به جای نام سندیکا نام تشکل سراسری ضد سرمایه داری داشته باشد، آنها چه خواهند گفت؟

این یک واقعیت انکار ناپذیر است که سندیکاها و اتحادیه ها در کشور های با حاکمیت سرمایه انحصاری تا حدی سرگرم ترکیب در قدرت دولتی هستند که موضوعات کارگری فقط اهرم آنها برای معاملاتشان با دولت ها است و نه چیزی بیش از این. اما با همین وضعیت هم مادام که این نهادها بتوانند پایه های کارگری وسیعی داشته باشند و بر روی آنها تاثیر گذار باشند، دخالت در سطح این پایه ها خود تجلی مبارزه ضد سرمایه داری است.

تا کنون وضعیت در ایران به مراتب از این هم بدتر بوده و همچنان هست. تصور عده زیادی از کارگران زیر ۲۶ سال از تشکل کارگری همان تشکلات دولتی است و بعضاً در آنها متشکل هم شده اند. با همه این اوصاف دخالت کارگران آگاه و رشد آنها تا جایی ادامه داشته که آنچه دولت سرمایه خود ساخته، از وحشت خروج آن از کنترل خویش، دست ساخت خود را منحل میکند. به روشنی میتوان دریافت که سرمایه داری در ایران برخلاف سرمایه داری انحصاری در کشورهای پیشرفته صنعتی دارای فرماندهی مرکزی نیست. اگر سندیکا و اتحادیه در کشور های بورژوا دمکراتیک موجب پز دادن لیبرالیسم حاکم در آن کشورها و شکست دمکراسی آنها است، در کشورهای نظیر ایران حتی شمایل اتحادیه و سندیکا موجب دردسر و پریشانی حاکمان دولتی بوده و هست. اقل تا کنون در حاکمیت سرمایه

## تهاجم نظامی یا چانه زنی؟

بقیه از صفحه ۱

واضح است که برای متعادل کردن وضعیت به نفع خود، امپریالیزم باید با دو روش و یا دو زبان با رژیم برخورد کند. زبان ملایم، که تا کنون توسط دول اروپایی به ویژه سه دولت بریتانیا، فرانسه و آلمان، اتخاذ شده بود. و زبان قلدر منشی و زور که توسط بوش ابراز می گردد. در واقع هیچگاه اختلاف اساسی بین دولت آمریکا و دول اروپایی بر سر وضعیت ایران وجود نداشته (اختلافات تاکتیکی بوده اند). این دو روش هر دو برای به صراط مستقیم هدایت کردن دولت سرمایه داری ایران طرحی شده اند. اما؛ امروز حتی این اختلافات تاکتیکی نیز کنار گذاشته شده است. در ملاقات اخیر با صدراعظم آلمان، جرج بوش اظهار داشت که وی و آنجا مرکل، صدراعظم آلمان می خواهند که مناقشه اتمی ایران فرجامی مسالمت آمیز داشته باشد. در عین حال جک استرا، وزیر خارجه بریتانیا گفت: "هیچ کسی درباره تهاجم به ایران یا اقدام نظامی علیه ایران حرف نمی زند". کاخ سفید، اعلام کرد که "ایران عراق نیست!" از سوی دیگر کوفی عنان، دبیرکل سازمان ملل متحد، پس از گفتگوی تلفنی با علی لاریجانی، دبیر شورای عالی امنیت ملی و سرپرست مذاکرات هسته ای ایران، از قول وی گفت که جمهوری اسلامی به مذاکرات جدی و سازنده علاقه دارد اما این مذاکرات باید در چارچوب زمانی مشخصی صورت گیرد. واضح است که هیچیک از این اظهارات نشانگر تهاجم نظامی "قریب الوقوع" دول غربی به خاک ایران نیست (گرچه چنین اتفاقی به عنوان یک سناریوی غیر محتمل می تواند طرح باشد).

واکنش رژیم جمهوری اسلامی به دولت بوش نیز با وجود «اعتراضات» و «مقاومت ها» ظاهری؛ از چند سال پیش تا کنون بطور کیفی تغییر کرده است. برای نمونه چند سال پیش زمانی که بوش ایران را یکی از «محورهای اهریمنی» معرفی کرد؛ دبیر شورا ی نگهبان، احمد جنتی، سخنان بوش را «تجرب آمیز» خواند و او را به «دیوانه ای» تشبیه کرد که «حتی مصلحت کشور خود را نمی داند»؛ خامنه ای، بوش را چنین توصیف کرد که «به خون انسانها تشنه است» و نهایتاً خاتمی سخنان بوش را «اهانت آمیز» خواند. اما در دوره کنونی هیچ واکنش خصمانه از سوی رژیم علیه دولت آمریکا دیده نشده است. بر عکس، سران رژیم فقط ادعاهای بوش مبنی بر تدارک رژیم برای دسترسی به برنامه هسته ای را نا درست اعلام کردند. اکنون تنها خواهان "تحقیقات" در مورد مسایل هسته ای شده اند. این واکنش های اخیر نشان دهنده تمکین دولت سرمایه داری ایران به امپریالیزم است. بدیهی است جهت اصلی جدال ها بر سر چانه زنی برای بدست آوردن امتیازات بیشتر از غرب است.

سخنان «تند» احمدی نژاد نسبت به اسرائیل را نمی توان به مثابه تحریک دول غربی به یک رودرویی نظامی قلمداد کرد. این نوع سخنان از روز اول به قدرت رسیدن این رژیم وجود داشته است. دول غربی نیز این سخنان را جدی تلقی نکرد؛ گرچه طبعاً دولت اسرائیل واکنش های تندی نشان داد. بدیهی است که این سخنان «تند» احمدی نژاد عمدتاً به منظور عوامفریبی و کسب رضایت پایه های حزب الله رژیم در ایران و منطقه طرحی شده است. دولت احمدی نژاد از یک سو برای جلب پایه های حزب الله در منطقه با بن لادن (القاعده) در رقابت قرار داشته و از طریق این عوامفریبی ها می تواند دولت خود را در عراق، فلسطین، افغانستان و سوریه «رهبر» حزب الله و «اسلام»؛ علیه دول غربی نشان دهد. از سوی دیگر در ایران فشارهای گرایش های حزب الله و بسیجی (الله کرم ها و مصباح یزدی ها) احمدی نژاد را برای حفظ پایه های خود و ادار به این نوع عوامفریبی ها می کند.

تعجب آور اینجاست که «فعالین جنبش لغو کار مزدی» خوب میدانند تاثیر گذاری ضد سرمایه داری بر سندیکا ها و اتحادیه های جوامع پیشرفته سرمایه داری، با وجود دمکراسی بورژوازی حاکم در این جوامع بسیار دشوار است؛ اما در ایران با شرایط دیکتاتوری حاکم بر آن، صرف مطالبه تشکیلات سندیکا و اتحادیه، حتی منهای سایر مطالبات، بلافاصله به عرصه مبارزه ضد سرمایه داری کشیده میشود و از اینرو است که اتحادیه ها و سندیکاها در جوامعی نظیر جامعه ما نمیتوانند به دلخواه خود ایجاد رابطه با قدرت دولتی داشته باشند. برای نمونه فعالیت اتوبوسرانان سندیکالیست در ایران بر اساس مطالبات صنفی مانند ایجاد تشکل سندیکا و برای بازگرداندن کارگران اخراجی صورت گرفت. در ابتدا هیچ نوع مطالبات ضد سرمایه داری یا دمکراتیکی در کار نبود. اما از دو هفته پیش وقتی برخی از آنها دستگیر شدند، شعار مرکزی این ها و شعار مرکزی کل فعالین کارگری مبدل شد به آزادی زندانیان سیاسی، آزادی کارگرانی که به بند کشیده شدند. بنابراین، این شعار یک شعار دموکراتیک است، پیشروی به یک فاز جلوتر در عرض چند روز و در ادامه و تکامل فاز قبلی. مجموعه طبقه کارگر به فاز مبارزه برای حقوق دموکراتیک کشیده شد. چند روز پس از آن برای نخستین بار اعتصاب اتوبوس ران ها در تهران شکل گرفت. این مبارزه، دیگر یک مبارزه صنفی نبود، این مبارزه (حتی اگر خود سندیکالیست ها آگاه به این نباشند)، یک مبارزه ضد سرمایه داری بود. علت این موضوع این است که دیکتاتوری حامی سرمایه داری حاکم در ایران ذاتاً نمیتواند هر نوع تشکل یابی کارگران را تحمل کند و از اینرو تشکلی که در کشورهای پیشرفته سرمایه داری به راحتی میتواند با دولت سرمایه داری درهم بریزد، برای تشکلی با نام مشابه در ایران، از پایه این امکان فراهم نیست. زیرا که دولت سرمایه داری ایران نوع تشکل مطلوب خود را ساخته و میگوید یا به آن پیوندید و یا اسمی از تشکل نیاورید. بنابراین در جامعه ای با چنین حاکمیتی، هر شعاری برای هر نوع تشکلی در مقابل نهاد های کارگری وابسته به دولت، در قدم اول به عرصه مبارزه ضد سرمایه داری کشانده میشود. روند آغاز حرکت تا تبدیل آن به جنبش کارگران شرکت واحد، روند ورود آگاهی برای مقابله با سرمایه داری در بین کارگران بود. این همان چیزی است که در هر ظرفی که صورت گرفته باید از آن حمایت کرد. حمایت نه بوسیله خطابی ی قیم مآبانه و روشنفکرانه، بلکه حداقل به نسبت رشد آگاهی کارگران شرکت واحد برای رسیدن به نتیجه اتحاد عمل کارگری. این چیزی است که سندیکا با تعاریف متداول با آن مخالف است، اما سندیکا شرکت واحد در ایران خود این پیشنهاد را میدهد.

اگر ظرف سندیکا در کشورهای پیشرفته سرمایه داری نمایش بی طرفی نشان میدهد، بر عکس در ایران سندیکا میتواند و توانست خود را طرف مبارزه با سرمایه داری قرار دهد. برخلاف سندیکا ها و اتحادیه ها در کشور های پیشرفته سرمایه داری که عامل مطیع کردن کارگران هستند، سندیکای کارگران شرکت واحد به ابزار مبارزه ضد سرمایه داری جنبش کارگری و کسب اعتماد به نفس این جنبش تبدیل شد و از اینرو تا عمق این جنبش نفوذ کرد. اگر «فعالین جنبش لغو کار مزدی» تشکلی سراغ دارند که دارای کارنامه ای در این حد که توانسته باشد هم اکنون به واسطه مبارزات ضد سرمایه داری در سطح رهبری جنبش کارگری قرار بگیرد باشد، خوب است که از کارگران سندیکا شرکت واحد دعوت کنند تا دست آنها را هرچه صمیمانه تر بفشارند. و اگر نه، پسندیده آن است که به سایر فعالین کارگری پیشنهاد کنند تا دعوت کارگران سندیکا شرکت واحد برای اتحاد عمل را بپذیرند.

رسام ثابت

۲۷ دی ۱۳۸۴

متحانش نمی تواند در دستور کار قرار گیرد. دولت آمریکا برای مدت طولانی مجبور است در عراق باقی بماند و باندازه کافی توان یک حمله نظامی به ایران را ندارد. در واقع می توان اذعان داشت که در سطح جهانی تناسب قوا به ضرر امپریالیزم آمریکا است. اقدامات ضد امپریالیستی دولت چاوز در ونزویلا و انتخاب اخیر او مورالس در بلیوی همه نشانگر به بن بست رسیدن سیاست های دولت بوش برای "حل مشکلات جهان" و استقرار "دموکراسی" است.

اکنون مسئله روشن است که سناریویی محتمل و در دستور روز دول غربی نه می تواند حمله نظامی باشد (این موضوع را رژیم ایران بدرستی تشخیص داده است) و نه تحریم اقتصادی مؤثر. تحریم اقتصادی تصمیم دشواری به نظر می رسد، زیرا کشورهایی همچون روسیه، چین، هند و ژاپن چندان تمایلی به اینکه قراردادهای کلان نفت و گاز خود را با ایران به هم بزنند نشان نمی دهند، بخصوص روسیه که همین اخیراً قرارداد تسلیحاتی یک میلیارد دلاری با ایران بسته است.

در مورد حمله نظامی نشریه اکونومیست لندن به درستی می نویسد: " ایران نیز که تجربه بمباران تأسیسات اتمی عراق از سوی اسرائیل را در خاطر دارد تأسیسات اتمی خود را تا آنجا که توانسته در جاهای پراکنده، دور از دسترس و زیرزمینی مخفی کرده، تا آنجا که مثلاً تأسیسات سانتزفوز اورانیوم در نطنز بیست و چند متر زیرزمین قرار دارد. از سوی دیگر، احتمال زیادی وجود دارد که ایران تعداد زیادی مراکز فعالیت اتمی مخفی داشته باشد و در نتیجه، حمله به تأسیسات هسته ای ایران و نابود کردن تنها در حد و اندازه ارتشی در حد ارتش آمریکا است. حمله به نیروگاه اتمی بوشهر و تأسیسات غنی سازی اورانیوم در نطنز حداکثر چیزی است که اسرائیل می تواند انجام دهد تا بدین ترتیب دست کم از روند پیشرفت برنامه اتمی ایران بکاهد اما این حمله آغاز جنگی میان ایران و اسرائیل را رقم خواهد زد که اسرائیل بدون کمک آمریکا نمی تواند به پایان برساند. حمله به ایران تنها در صورتی می تواند نتیجه بخش باشد که باعث شود حکومتی جایگزین حکومت کنونی ایران شود که با غرب دوستانه تر رفتار کند اما در مورد ایران هیچ جایگزین حاضر و آماده ای برای حکومت کنونی وجود ندارد و از سوی دیگر حمله به ایران می تواند باعث شود که این کشور تنگه هرمز را ببندد یا از طریق هوادارانی که در عربستان سعودی، عراق، لبنان و سرزمینهای فلسطینی دارد منافع آمریکا و اسرائیل را تحت حمله قرار دهد." (هفته اول ژانویه ۲۰۰۶)

بر خلاف برخی از نیروهای اپوزیسیون که حمله نظامی آمریکا را واقعی دانسته و برخی دیگری فرجی در راستای رهایی از شر دولت کنونی می دانند، این اقدام بنا بر وضعیت کنونی کاملاً غیر محتمل است. اما حتی در صورت بروز چنین اتفاقی، کارگران و زحمتکشان ایران بهیچوجه از حمله نظامی غرب به ایران نفعی نخواهند برد. امپریالیزم و به ویژه امپریالیزم آمریکا هیچگاه برای به ارمان آوردن «آزادی و دموکراسی» به کشورهای جهان حمله نکرده است. اشغال عراق تجربه بسیار خوبی از سیاست های "انسان دوستانه"! دولت بوش در منطقه است. وضعیت مردم زحمتکش عراق روز به روز رو به وخامت گرویده است. کارگران ایران در صورت بروز چنین اتفاقی باید به ساختن یک جبهه سوم در مقابل دولت سرمایه داری ایران از یکسو و امپریالیزم از سوی دیگر مبادرت کنند. برای کارگران ایران مبارزات ضد سرمایه داری از مبارزات ضد امپریالیستی جدا نیست. دولت سرمایه داری ایران بخشی از نظام سرمایه داری جهانی است که با وجود جنگ های زرگری و بی ارتباط با منافع کارگران میان آنان، نهایتاً با یکدیگر سازش خواهند کرد.

۲۵ دی ۱۳۸۴

علت اصلی جدل های هسته ای بین دولت احمدی نژاد و دول غربی در جایی دیگر نهفته است. مسئله اصلی ریشه در بحران اقتصادی ایران در دو دهه پیش؛ داشته است. جنگ ۸ ساله با عراق و محاصره اقتصادی بیش از دو دهه اقتصاد ایران را چنان دگرگون کرد که رژیم خطر از دست دادن قدرت خود را چند سال پیش درک کرد و روال جهت گیری به غرب را آغاز کرد. مجمع تشخیص مصلحت نظام در سال ۱۳۸۱ چراغ سبز را به دول غربی برای سرمایه گذاری در ایران (بدون محدودیت) نشان داد. البته سرمایه داری جهانی از روز نخست سقوط نظام سرمایه داری «شاهنشاهی» در ایران و انقلاب بهمن ۱۳۵۷، در تدارک بازگشت اقتصاد ایران به نظامی مترادف با قوانین سرمایه داری جهانی بوده است. تحریم های اقتصادی، جنگ افزوزی از طریق تحریک صدام حسین و در اختیار قرار دادن سلاح های سبک، سنگین و شیمیایی در اختیار دولت وی برای مقابله با ایران، تقویت جناح های «معتدل»، «اصلاح طلب» در درون هیئت حاکم و غیره، همه دال بر سیاست فوق بوده است. آنچه سرعت بازسازی یک سرمایه داری مدرن همواره به تعویق می انداخت، تا هم آهنگی جناح «اقتدارگرا» با دیگر جناح بود. امروز با تقویت سیاسی اقتدارگرایان و یک پارچه شدن رژیم، این سد اساسی از سر راه کنار رفته است. سرمایه داری جهانی برای انتقال سرمایه های خود به ایران و اعمال استثمار مضاعف بر کارگران، امنیت سرمایه و ضمانت اجرای قوانین بین المللی را طلب می کند. تدارک برای این زمینه سازی ها و تسهیلات، از سال های پیش آغاز شده، و در اجلاس ۱۷ ژوئن ۲۰۰۲ (۲۷ خرداد ۱۳۸۱) سران ۱۵ کشور اتحادیه اروپا در لوکزامبورگ، رسمیت یافت و دوره اول مذاکرات رسمی از دسامبر ۲۰۰۲ آغاز شد. تا به امروز بسیاری از شرکت های اروپایی در ایران سرمایه گذاری کرده اند.

پس از اشغال خاک عراق توسط دول آمریکا رژیم چرخش ویژه تری در سیاست خود نسبت به دولت آمریکا نشان دادند. در راس این چرخش رفسنجانی قرار گرفته بود. فصلنامه «راهبرد» که از سوی مرکز تحقیقات استراتژیک وابسته به مجمع تشخیص مصلحت نظام ایران منتشر می شود در نخستین شماره خود پس از اشغال عراق؛ در مصاحبه ای ۲۴ صفحه ای با اکبر هاشمی رفسنجانی، رئیس این مجمع به چاپ رسانده که وی در آن به نقش مجمع در حل مشکلات میان ایران و آمریکا پرداخت. او در این مصاحبه ذکر می کند که "ما به عنوان مسلمان هیچ مشکلی نداریم که هریک از مسائل خارجی را که گریبانگیر ماست حل کنیم ... ما اصلی در اسلام داریم و آن تقدم مصلحت اقوا بر مصلحت ضعیف است ... اصلاً مجمع تشخیص مصلحت از این خاستگاه به وجود آمده است." وی به نظریه خمینی اشاره کرده که گفته بود نماز و روزه را هم می توان به خاطر مصلحت نظام تعطیل کرد و گفته است: "اینکه بیاییم کشورمان را به خطر بیندازیم و خیال کنیم داریم اسلامی عمل می کنیم، اسلامی نیست." وی در این مصاحبه اذعان کرد که دستگاه سیاست خارجی ایران به دلیل کم تجربگی دست اندرکارانش در موارد زیادی فرصت هایی را از دست داده اما اکنون به شرایطی رسیده است که مسائل سیاسی دنیا را می فهمد و می تواند تجزیه و تحلیل کند!

در پی این اظهارات؛ جهت گیری نوینی توسط رژیم به شکل یک پارچه در راستای جلب اعتماد دول غربی صورت پذیرفت. بدیهی است که دول امپریالیستی نیز برای سرمایه گذاری در ایران و چپاول منابع نفتی و استفاده از نیروی کار ارزان؛ برایشان تفاوتی نمی کند که کدام یک از باندهای حکومتی در قدرت باشد، تا مدامی که منافع آنها تضمین گردد. و اکنون باند راست چنین نقشی را عهده دار شده است. اما در دوره اصلاح طلبان رژیم به تمامی مطالبات خود نرسید. این بار با علم کردن پرونده هسته ای رژیم خواهان گرفتن امتیازات اساسی از دول غربی و به ویژه آمریکا است.

از سوی دیگر، پس از تجربه فاجعه آمیز در عراق تناسب قوا به ضرر غرب تغییر کرده است و یک حمله نظامی توسط آمریکا و

است. در سنتا کروز دو سازمان، یکی COB و دیگری سازمان دهقانان بی زمین (MST) پیش از انتخابات برای MAS کمپین بسیار فعالی برگزار کردند.

همزمان با این دستاوردها، احزاب سنتی بولیوی از روی نقشه انتخاباتی بولیوی محو شده اند. حزب بورژوازیونالیست MNR که در انقلاب سال ۱۹۵۲ روی کار آمد و طرفدار امپریالیزم بود، تنها ۶/۷٪ رأی آورد و MIR و AND هم که دو حزب بورژوازی دیگر هستند به احزاب جنبی پارلمان بدل شده اند.

مقیاس پیروزی آرا از این هم بالاتر می بود اگر شورای انتخابات حق رأی را از حدود یک میلیون مردم بولیوی ساقط نکرده بود. مردمی که اکثرشان فقیر و کارگر بودند و به احتمال قوی به مورالس رأی می دادند. اهمیت پیروزی انتخاباتی MAS را باید در چارچوب جو بسیار قطبی کمپین انتخابات درک نمود. کمپینی که در آن شرکت های چندملیتی نفت و گاز، سفارت آمریکا و طبقه حاکم بولیوی همه گونه کوششی را برای بدنام کردن مورالس نموده و اخطار دادند که او "مأمور امپریالیزم ونزولنا" است و دوست "کاستروی دیکتاتور و کمونیست" و نظیر اینها.

توده مردم کارگر و دهقان بولیوی به روشنی بر علیه امپریالیزم آمریکا که بر منابع کشور بوسیله شرکت های چندملیتی تسلط دارد، رأی دادند. این پیروزی همچنین بر علیه ستم ملی وارد بر اکثریت بومی آن کشور بود. تا دهه ۱۹۵۰ مردم بومی این کشور حق قدم گذاشتن در «میدان موریللو» جایی که مجلس آن کشور واقع است را نداشتند. حالا مورالس که از رده پایین این جنبش برخاسته و خود یک بومی است به ریاست جمهوری انتخاب شده است.

رأی به مورالس در واقع ضربه ای بود که کارگران و دهقانان، فقرا و ستمدیدگان بولیوی بر فرق ستمگران خود وارد آوردند. اما به هر حال اووه مورالس از این پس تحت فشار عظیمی قرار خواهد گرفت. از یک طرف، از هم اکنون شرکت های چندملیتی نفت و گاز، سفارت آمریکا و بورژوازی ملی خواهان احترام به حق مالکیت خصوصی، قراردادهای تجاری آزاد و برچیده شدن کشت دانه کوکونو شده اند.

از طرف دیگر، صدها هزار کارگر و دهقان به مورالس رأی دادند با این فکر که او «برنامه اکتبر» آنها را که به قیام اکتبر ۲۰۰۳ منتهی شد، پیاده کند. این برنامه بطور کلی شامل ملی و صنعتی کردن گاز، رفورم زمین، برعکس کردن سیاست های نئولیبرال و برای برخی ایجاد "مجلس موسسان" است.

کارگران و دهقانان بولیوی در طول چند سال اخیر نشان داده اند که برای آنها این مسئله مرگ و زندگی است. اگر دولت MAS به خواسته های آنها تن در ندهد، آنگاه به احتمال قوی آنها باز هم به خیابان ها ریخته و خواهند کوشید تا از طریق حرکت عملی توده ای مستقیم به اهداف خود دست یابند. این جنبش اعتماد به نفس کافی داشته و تا کنون بارها هم موفق بوده است (مانند شکست دادن کوشش برای خصوصی سازی آبرسانی در کوکابامبا و ال آلتو). اگرچه این جنبش قدرت را نگرفت،

## نتیجه انتخابات بولیوی

پیروزی قطعی "اووه مورالس" در انتخابات ریاست جمهوری بولیوی

از: هوریه مارتین  
ترجمه: سارا قاضی

اگرچه نتایج نهایی هنوز اعلام نگردیده، اما آنچه مسلم است این است که "اووه مورالس" انتخابات روز یکشنبه ۱۸ دسامبر، ریاست جمهوری بولیوی را برده است. او توانست بیش از ۵۰٪ رأی عمومی را به خود اختصاص دهد که تضمین کننده برد او در انتخابات است و این چیزی بود که کسی پیش بینی نمی کرد و تمام نظرسنجی ها حداکثر ۳۴٪ آرا را به او اختصاص میداد.

رغیب نزدیک به او، کاندیدای الیگارشسی بولیوی و سفارت آمریکا در آن کشور خوتو کیوروگا. تنها توانست ۳۱٪ رأی بیاورد. در پارلمان آن کشور هنوز همه چیز کاملاً روشن نیست، ولی گویا جناح "جنبش مورالس به طرف سوسیالیزم" (MAS) با وجود اینکه بزرگترین جناح در پارلمان است، نخواهد توانست اکثریت را بگیرد.

اووه مورالس در تمام بخش هایی که در گذشته مرکز جنبش های انقلابی بوده و توانسته بودند دو رئیس جمهور پیشین (سانچز دلوزادا و مسا) را از قدرت ساقط کنند، با رأی بسیار بالایی ریاست جمهور را برده است، مانند لاپاز با ۶۳٪، کوکابامبا با ۶۰/۱٪، اورورو با ۶۱/۶٪، پوتوسی با ۵۳/۲٪، و پوکیوساکا با ۶۱/۶٪. در ال آلتو شهر کارگر نشین بالای پایتخت کشور لاپاز که به "مرکز انقلابی" سازمان های کارگری و دهقانی موسوم است پیروزی MAS در مقیاس باورنکردنی ای صورت گرفت. «تونی کوندوری کوچی» که عضو منتخب "فدراسیون محلی هونتاس" بود و کاندیدای MAS در انتخابات مجلس برای بخشی که تمام ال آلتو را در برمی گرفت، بنا به گزارش شمارش آرا به طور بی سابقه ای ۷۰/۹٪ رأی ها را به خود اختصاص داده است.

پیروزی در این انتخابات به روشنی محصول مبارزات انقلابی کارگران و دهقانان بولیوی در طول ۲ تا ۳ سال اخیر می باشد. از آنجایی که آنها دو بار، یکبار در اکتبر ۲۰۰۳ و بار دیگر در ماه ژوئن امسال، به علت عدم داشتن برنامه ای روشن و انقلابی از طرف رهبری، نتوانستند قدرت را بگیرند، مسئولیت تعیین این قدرت به انتخابات موكول شد و این است نتیجه نهایی رأی آنها که پیروزی MAS را با اختلافی فاش با دیگر جناح ها به همراه داشت.

در مناطق تحتانی بخش های "نیمه ماه" نیز آرا برای MAS بالا بود. در سنتاکوروز که الیگارشسی کشور قدرت بسیار دارد، MAS بیش از ۳۰٪ آرا را آورد. نتایج این رأی گیری همچنین نشان داد که اگر چه طبقه حاکم می کوشد تا با مرزبندی منطقه ای توده ها را از هم جدا سازد، ولی جدایی حقیقی در مرز میان دو طبقه

مردمی بی نهایت فقیر در کشوری با منابع طبیعی عظیم، راضی نگهداشتن شرکت های چندملیتی و کارگران و دهقانان همزمان غیرممکن خواهد بود. مورالس نیز مجبور به انتخاب یکی بر دیگری خواهد شد. در ونزولا، چاوز نیز وقتی به روی کار آمدن دارای برنامه های وسیع دموکراتیک برای رفورم بود، اما حالا اقرار دارد که این برنامه در چارچوب نظام سرمایه دارای قابل پیاده شدن نیستند. از این نظر، بولیوی در وضعیت حتی بدتری (نسبت به ونزولا) قرار دارد.

در گذشته رهبران MAS به سرکردگی مورالس هرگز مبارزات کارگران و دهقانان را تا آخر پیش نبردند، زیرا همیشه به پارلمنتاریزم بورژوازی اعتماد داشتند. در گذشته به علت عدم توانایی رهبری کارگری در گرفتن قدرت، زمانی که موقعیت آن فرا رسید، این رهبری فرصت را از دست داد، اما اکنون در انتخابات پارلمانی پیروز شده است و در نتیجه به امتحان گذاشته می شود. اکنون مرحله ضروری رشد آگاهی توده ها فرارسیده است.

عقیده ای که بوسیله معاون ریاست جمهور، «گارسیا لینرا» مطرح گردید، مبنی بر این که امکان وجود نوعی نظام سرمایه داری ملی وجود دارد که در آن بورژوازی کشور خود را متعهد به رشد اقتصاد کشور می بیند، یکی از بدترین برخوردهای اوتوپیاپی است. طبقه حاکم در بولیوی حتی بیش از همپای خود در ونزولا، متکی به امپریالیزم بوده و در خدمت و نوکری آن قرار دارد. در این رابطه سنت طول و درازی در بولیوی وجود دارد که از دوران بارون های قلع در انگلستان و سوسیسی در قرن نوزدهم آغاز و تا تحصیل کرده های بولیویای در آمریکا، مانند «سانچز دلوسادا» رئیس جمهوری که فقط می توانست اسپانیایی را با لجه انگلیسی حرف بزند- ادامه داشته است. تمام کوشش های جنبش کارگری برای اتکاء به بخش "مترقی" طبقه حاکم ملی و یا خرده بورژوازی، نهایتاً یا به فاجعه و یا دیکتاتوری نظامی منتهی شده است. تاریخ شکنجه شده بولیوی می تواند به کرات این حقیقت را تأیید کند. بخش "ملی گرا" یا حتی "انقلابی" طبقه حاکم در آخر تبدیل به حربه اصلی سلطه امپریالیزم شده است (مثل احزاب MNR و سپس MIR).

تنها راه باقی مانده برای این که کشور بتواند رشدی با فایده داشته باشد، این است که تمام منابع طبیعی کشور تحت کنترل کارگران و دهقانان قرار گیرد. سال های اخیر، دوران درسی برای بخش های فزاینده توده ها بوده است که درک کنند که در چارچوب نظام سرمایه داری راهی به جلو وجود ندارد. پیشروترین فعالین کارگری در سازمان های کارگری بولیوی می باید خود را برای موج بعدی جنبش انقلابی ای که ناگزیر در پیش است، آماده کنند.

۲۰ دسامبر ۲۰۰۵

اما در دو سال گذشته توانست دو رئیس جمهور را شکست داده و از قدرت ساقط کند.

وضعیت بولیوی را می توان از بعضی جهات با اکوادور مقایسه کرد. در آنجا نیز انقلاب شکست خورد، اما توده ها موفقیت خود را از طریق رأی به «لوچیو گوتیررز» نشان دادند. اما وقتی او به سیاست های دیکته شده از طرف امپریالیزم جواب مثبت داد، جنبش دیگری او را همین چند ماه گذشته از قدرت انداخت. اگر مورالس هم راه گوتیررز را ببیماید، به دست همین مردمی که امروز به او رأی دادند، ساقط خواهد شد.

بخش های با شعورتر طبقه حاکم می دانند که مورالس آخرین شانس آنها است و بعد از آن تنها راه، دیکتاتوری ارتشی خواهد بود که در شرایط کنونی احتمالاً تنها از طریق جنگ داخلی می تواند کسب گردد. به این دلیل "تایمز مالی" به واشنگتن اخطار می دهد که بهتر است با مورالس کنار آید و به سخنرانی های او در باره برچیدن محدودیت کاکانو "عکس العمل شدید" نشان نهد و "با ونزولا و کوبا روابط نزدیک تر ایجاد کند." تایمز مالی می افزاید که "دولت آمریکا نباید در مقابل جنگاوران مवाद مخدر در واشنگتن و یا اقتدارگرایان دست راستی که انتظار می رود، خواهان قطع برنامه های کمکسانی شوند، سر تعظیم فرود آورد." این نشان می دهد که آنها ترجیح می دهند که واشنگتن به آرامی مورالس را به طرف راست سوق دهد. همانطوریکه با لوچیو کردند و بسیار هم موفقیت آمیز بود: «آن برنامه ها بیشترین امکان را به امپریالیزم آمریکا می دهد تا بتواند قدرت خود را بر بولیوی حفظ کرده و مورالس را بیش از این به طرف چپ سوق ندهد که ریسک قطبی شدن هر چه بیشتر منطقه بوجود می آید.»

این کار بر روی کاغذ خوب به نظر می رسد، اما در واقعیت مورالس همزمان تحت فشار جنبش انقلابی کارگران و دهقانان هم قرار دارد. از طرف دیگر، راستگرایان ارتجعی که دست اندر کار هدایت سیاست های ایالات متحده آمریکا در آمریکای لاتین هستند هم آن قدرها زیرک و دانا نمی باشند.

مورالس در طول کمپین، چند مورد را به طرفداران خود قول داد و به شرکت های چندملیتی نیز اطمینان خاطر بخشید. درست قبل از انتخابات، مورالس به «لاگاستا» گفت: "اگر من به ریاست جمهوری انتخاب شوم، متأسفانه این وظیفه من خواهد بود که به قوانین نئولیبرال که یک جا امکان برچیده شدن را ندارند، احترام بگذارم. برخی تغییرات را می توان از طریق دستور فوراً صادر کرد، ولی بقیه می باید از طریق مجلس صورت گیرد. این های قوانینی هستند که ۲۰ سال حاکم بوده و نمی توان به سادگی برچید." مورالس در جشن پیروزی انتخاباتی خود در باره خواسته اصلی کارگر و دهقانان، یعنی ملی کردن گاز گفت: «دولت از حق خود در حفظ مالکیت هیدروکاربن استفاده خواهد کرد. این بدان معنی نیست که اموال شرکت های چندملیتی هم مصادره خواهد شد.»

همان طوری که در دوره دولت مسا ملاحظه شد (و مسا دارای حمایت MAS در پارلمان هم بود) در وضعیتی مانند آنچه در بولیوی وجود دارد، یعنی حکومت و

**اتحادیه سوسیالیستهای انقلابی ایران**

[http:// www.pishtaaz.com/kargar](http://www.pishtaaz.com/kargar)

Editor@kargar.org

BM Kargar, London WC1N ۳XX,UK